

فدائیان اسلام



اگر بتوان کارنامه و عملکرد بسیاری از گروه‌ها و احزاب سیاسی ایران در سال‌های پرتحول بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا نیمه‌های دههٔ بعد را در تطابق یا به عبارت دقیق‌تر در واکنش به تحولات و رخدادهای آن دوره بررسی کرد، یعنی با در نظر داشتن سیر حوادثی چون ظهور و سقوط بی‌دری کابینه‌ها و پیش‌آمد مسائلی چون موضوع نفت شمال، بحران آذربایجان، نهضت ملی شدن نفت، و قس علیهذا... مورد تبیین قرار داد، در مواردی چند با نمونه‌هایی در این زمینه مواجه می‌شویم که بررسی کارنامه و عملکرد آن‌ها در یک چنین چارچوب‌های محدودی جای نمی‌گیرند. پدیدهٔ ظهور و افول حرکت فدائیان اسلام را در این دوره از جمله نمونه‌های برجستهٔ این مقوله می‌توان به شمار آورد که بیش از آن که از حوادث و رخدادهای مورد بحث متأثر باشد، بر آن‌ها تأثیرگذار بود؛ در این مورد خاص این حوادث و رخدادهای مورد بحث و مناسبات سیاسی مبتنی بر آن‌ها -از جمله بحث قدرت در این چارچوب- نبود که رفتار و عملکرد فدائیان را تعیین می‌کرد، بلکه نقش اصلی را نوع خاصی از نگرش سیاسی و جهان‌بینی بر عهده داشت که در جای خود نه فقط بر عملکرد فدائیان اسلام در آن سال‌ها، که اصولاً بر تحولات بعدی کشور نیز تأثیر دیرپای بر جای نهاد.

از این رو در این بررسی سعی بر آن بوده است که جوانبی چند از کارنامه و زمانه فدائیان اسلام، نه فقط بر محور متعارف رخدادهای کشور در آن دوره و واکنش فدائیان در قبال آن‌ها، بلکه با در نظر داشتن نقش اصلی و تعیین‌کننده جهان‌بینی آن‌ها در این عرصه، مورد بررسی قرار گیرد. لهذا در این نوشته در عین حال که از ارجاع به آراء و اقوال دیگر در این زمینه فروگذار نشده، بر بازتاب تصویری که فدائیان از خود در ذهن داشته و ثبت کرده‌اند نیز تأکید شده است. اگرچه در نهایت همان‌گونه که در بخش پایانی این بررسی نیز آمده است، کم نیستند نکات مبهم و پرسش‌های بی‌پاسخی که بر جای می‌مانند، ولی حتی اگر حاصل نهایی این طرح مجدد بحث را یادآوری چنین پرسش‌ها و نکات مبهمی بدانیم و لزوم رسیدگی به آن‌ها، چنین تلاشی را می‌توان موفق دانست.

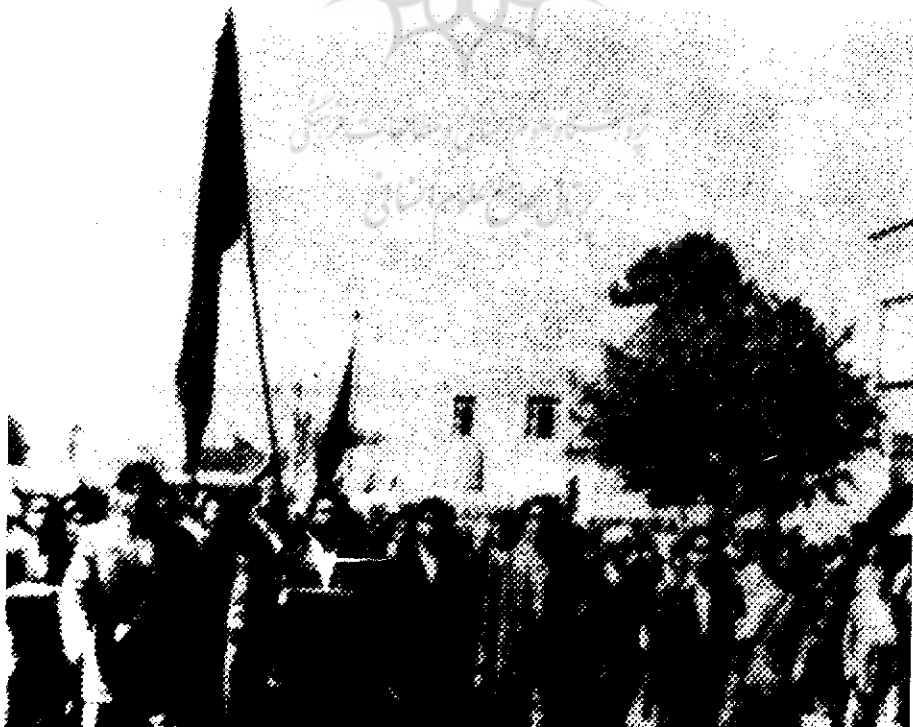
فدائیان اسلام نام جمعیتی است که سالی چند پس از شهریور ۱۳۲۰ و فروپاشی نظام رضاشاهی، نزدیک به یک دهه، در صحنه سیاسی ایران، نقش آفرین مجموعه‌ای از تحولات سیاسی بودند.

بنیانگذار این جمعیت، سیدمجتبی میرلوحی مشهور به نواب صفوی، به سال ۱۳۰۳ خورشیدی در محله خانی‌آباد تهران، در خانواده‌ای متدین به دنیا آمد.^۱ پدرش، سیدجواد، از خاندان میرلوحی و خود در کسوت روحانیون بود و مادرش را از دودمان صفوی دانسته‌اند.^۲ سیدمجتبی هنوز کودک بود که پدرش لباس روحانی را رها کرده به وکالت در عدلیه پرداخت و به هنگام اشتغال به همین شغل بود که گفته می‌شود روزی با علی‌اکبر داور وزیر وقت عدلیه درگیر شده و در نتیجه دستگیر شده به تحمل سه سال زندان محکوم گردید.^۳ وی کوتاه‌زمانی پس از انقضای مدت محکومیت و آزادی از زندان، از دنیا رفت و سرپرستی سیدمجتبی که در این زمان نه سال داشت بر عهده دایی او سیدمحمود نواب‌صفوی قرار گرفت که او نیز در عدلیه کار می‌کرد و از همین زمان است که احتمالاً برای در امان ماندن مجتبی از تبعات فرزندی یک محکوم، نام خانوادگی مادرش را بر او نهادند و او با عنوان نواب‌صفوی شهره شد.^۴

سیدمجتبی به دبستان حکیم نظامی رفت و آن‌گونه که سال‌ها بعد، محمدباقر امیدی دوست و هم‌مدرسه‌ای او نوشته در همان کودکی همیشه توجهش به خداوند بود و ذکر می‌گفت و سجایای اخلاقی شایان تحسین داشت.^۵ کوشش او در تحصیل نیز چندان بود که چهار سال ابتدایی را در دو سال خواند و اولیای مدرسه از وی راضی بوده او را بهترین دانش‌آموز خود می‌شناختند و از همین رو او را برای تقدیم گل به رضاشاه به هنگام حضور شاه در مجلس برگزیدند. نقل کرده‌اند که

سیدمجتبی در طی آن مراسم، دسته‌گل را به "طرف سر رضاخان" پرت کرد. کلاه از سر شاه افتاد و دستور بازداشت مدیر مدرسه صادر شد، به روایت مادر نواب صفوی حکم به اعدام مدیر مدرسه دادند ولی سرانجام با این توجیه که مجتبی بچه بوده و دستپاچه شده به ماجرا خاتمه می‌دهند.^۶ پذیرش این روایت آسان نیست، اما خانواده نواب از بیان آن چنین نتیجه گرفته‌اند که "آقای نواب از کودکی، ناخودآگاه با دستگاه رضاخان و شاه مخالف بوده‌اند". مخالفت کودکی که پدرش زندانی حکومت بوده با نظام حکومتی و شاه فهمیدنی است و اقدامات رضاشاه نظیر کشتار مردم در مسجد گوهرشاد مشهد و اجبار زنان به کشف حجاب بر این مخالفت می‌افزود به ویژه که سیدمجتبی تقید دینی بسیار داشت، "لب به میوه و غذای" منزل خواهرش که همسر یکی از تجار بود نمی‌زد و آن‌ها را "حرام" می‌دانست و به زنان بی‌حجاب پرخاش می‌کرد و "می‌گفت حیا کنید زن‌های بد، بی‌عفت‌ها، بی‌عصمت‌ها، چادر سرتان کنید". ظاهراً این پرخاش‌ها گاه مؤثر می‌افتاد و "همه خانم‌های بی‌حجاب که مجتبی را می‌شناختند از او حساب می‌بردند."^۷

با این ویژگی‌های روحی و گرایش قوی دینی، معلوم نیست که چرا سیدمجتبی پس از طی دوران دبستان، در دبیرستان صنعتی ایران-آلمان به ادامه تحصیل پرداخت. چنین می‌نماید که این کار به اصرار دایی و سرپرست او صورت گرفته چرا که به گواهی مادرش، مجتبی دروس این مدرسه را خوش نداشت و بارها اظهار علاقه کرده بود که طلبه شود و برای تحصیل به نجف رود،



اما مادر که دوری فرزند را تاب نمی‌آورد، هر بار او را منصرف می‌ساخت. سرانجام، مجتبی در پانزده سالگی، به هنگام غیبت مادر از تهران، دبیرستان را رها کرده به آبادان رفت و به عنوان سوهانکار در تأسیسات نفت که از سوی انگلیسیان اداره می‌شد، به کار پرداخت.

خانواده وی علت ترک تحصیل او را بیان نکرده‌اند و شاید مادرش به دلیل غیبت از تهران، در این مورد خبری نداشت اما به نوشته یکی از منابع، سیدمجتبی به هنگام تحصیل در دبیرستان، با همکاری شاگردان مدرسه صنعتی تظاهراتی بر ضد شاه به راه انداخت.^۸ گفته شده که این تظاهرات بر ضد بی‌حجابی بود و بر اثر دخالت پلیس، دو تن از دانش‌آموزان مجروح شدند و سیدمجتبی مجبور شد تحصیل خود را نیمه‌کاره رها کرده به آبادان رود.^۹ در آبادان، مجتبی چند ماهی به کار مشغول بود تا زمانی که یکی از مهندسين انگلیسی، سیلی محکمی به صورت کارگری ایرانی زد. نواب از ستم انگلیسی برآشفته و ضمن اعتراض به کارگر ایرانی به سبب ستم‌پذیری، کارگران ایرانی را برانگیخت تا مهندس انگلیسی را وادار به عذرخواهی نماید. "شورش" کارگران ایرانی به زور فرونشاندن شد و نواب از آبادان گریخته عازم نجف شد.^{۱۰}

زمان ورود وی به نجف چندان روشن نیست. خوش‌نیت^{۱۱} "اواخر سال ۱۳۲۰" را زمان ورود نواب به نجف می‌داند^{۱۲} و عراقی به گونه‌ای سخن می‌گوید که آذر و دی‌ماه سال ۱۳۲۲ به عنوان زمان ورود نواب به نجف، به دست می‌آید.^{۱۳} سخن خوش‌نیت پذیرفتنی نیست زیرا در اواخر سال ۱۳۲۰ تأسیسات نفتی ایران از سوی انگلیسیان اشغال شده بود و برانگیختن شورش، در شرایط اشغال کشور از سوی متجاوزان انگلیسی امکان نداشت. سخن عراقی را نیز نمی‌توان پذیرفت زیرا وی پیشتر نواب را عامل تظاهرات ۱۷ آذر ۲۱ معرفی کرده بود و به نظر می‌رسد بین این واقعه و تظاهراتی که نواب با همکاری دانش‌آموزان مدرسه صنعتی بر ضد شاه به راه انداخت خلط کرده است.^{۱۴} همسر نواب سن وی به هنگام آغاز تحصیل علوم دینی را ۱۵ سال دانسته و مدت اشتغال وی به تحصیل آن دانش‌ها را هفت سال می‌داند^{۱۵} و چون می‌دانیم که نواب در سال ۱۳۲۶ به تهران آمد^{۱۶} و دیگر به عراق بازنگشت چاره‌ای جز این نمی‌ماند که اواخر سال ۱۳۱۸ یا اوایل سال ۱۳۱۹ خورشیدی را زمان ورود وی به نجف و آغاز تحصیلات علوم دینی بدانیم.

نواب در نجف در حجرهای واقع در مدرسه بزرگ‌آخوند خراسانی سکنا گزید و فراگرفتن دانش‌های دینی را آغاز کرد. وی از "وجوهات شرعی" استفاده نمی‌کرد و در ساعات فراغت، برای تأمین مخارج خود، در کارگاهی به کار مشغول بود.^{۱۷} در اوان تحصیل با آیت‌الله شیخ‌عبدالحسین امینی آشنا شد و این آشنایی به ارادت متقابل شاگرد و استاد انجامید. گفته شده که نواب ضمن تحصیل در نزد علامه امینی، دروسی را که خود در دبیرستان آموخته بود به فرزندان وی تدریس

می‌کرد.^{۱۷} افزون بر علامه امینی، وی نزد آیت‌الله شیخ‌ابوالحسن شیرازی درس آموخت^{۱۸} و حجت‌الاسلام دوانی نیز از حضور نواب در درس تفسیر شیخ‌محمدآقا تهرانی یاد کرده می‌افزاید که وی در آن زمان با عنوان سیدمجتبی تهرانی شناخته می‌شد.^{۱۹}

قتل کسروی

در دوران تحصیل در نجف بود که یکی از کتاب‌های سیداحمد کسروی (۱۲۶۹-۱۳۲۴ خ) به دست نواب رسید و مطالعه آن "آتش به قلبش زد." نام و نشان کتاب مورد بحث، ذکر نشده است اما می‌دانیم که سیداحمد کسروی در سال ۱۳۲۲ کتاب "شیعیگری" را به چاپ رساند که مندرجات آن خاطر بسیاری از محافل مذهبی در داخل و خارج ایران را سخت آزرده ساخت. در آن کتاب، کسروی در حمله به معتقدات دینی شیعیان هیچ حریمی را رعایت نکرد و اصرار داشت که روحانیان را از مواضع خویش آگاه سازد لذا هدایای نقدی "یاران نیکوکار" خود را صرف ارسال کتاب به "نجف و قم" نمود و افزون بر آن کتاب شیعیگری را به عربی ترجمه کرده به چاپ رساند.^{۲۰} تعرض کسروی به "کیش شیعی" در آثار دیگر او از جمله در کتاب *افسران ما* نیز چهره نمود.^{۲۱} نواب سرشار از احساسات دینی بود و به گفته همسرش در دوران زندگی مخفی چون صدای "آزیر کارخانه‌ای" را شنید و فهمید در آن کارخانه، نوشابه الکلی تولید می‌شود "چندین ساعت در حیاط راه رفت و گریه کرد که در یک کشور اسلامی، در یک کشور شیعه جعفری چرا باید کارخانه مشروب‌سازی باشد."^{۲۲} چنین آدمی، معارضه‌جویی کسروی را تاب نمی‌آورد و با تعطیل نمودن درس و بحث به ایجاد "هیجان" در بین علما و طلاب مقیم نجف می‌پردازد و در مجلس درس تفسیر شیخ محمد تهرانی به هنگام طرح بحث نوشته‌های کسروی و ابراز اندوه استاد از این که کسروی به امام زمان و امام صادق علیهماالسلام "صریحاً توهین می‌کند و کسی هم نیست که نفس او را خفه کند و مشتبی به دهانش بکوبد" با صدای بلند می‌گوید: "فرزندان علی هستند که جواب او را بدهند."^{۲۳} ضمناً از علامه امینی استفتا می‌کند و پاسخ می‌شنود که آن که چنین کتاب‌هایی نوشته "کافر است و بر هر مسلمانی واجب است او را بکشد."^{۲۴}

برای مقابله با کسروی، نواب با جلب یاری چند تن از علما که هزینه سفر او را پرداختند، عازم ایران می‌گردد. نخست در آبادان بر ضد آموزه‌های کسروی سخنرانی می‌کند زیرا شنیده بود که پیروان کسروی در آن شهر بسیارند، سپس به تهران آمده چندین جلسه به مناظره با کسروی می‌پردازد. این مناظرات به نتیجه نرسید و نواب راهی دیگر در پیش گرفت. گفتنی است که نواب به تأثیر نامطلوب جوانی خویش در کسروی آگاه بود و لذا در فاصله دیدارها و مباحثاتش با کسروی "جمعیت مبارزه با بی‌دینی" را به همراه تنی چند از دانشوران دینی مقیم تهران بنیاد نهاد که وجهه

اصلی همتش رویارویی قلمی با نوشته‌ها و آرای کسروی بود.^{۲۵} واقعیت آن است که تعرضات کسروی به معتقدات شیعیان در ایران بی‌واکنش نبود و در تهران، دانشوران دینی به مقابله با او برخاستند. نام‌آورترین آن دانشوران در این میان حاج‌سراج انصاری بود که در نفی آرای کسروی چندین اثر پدید آورد.^{۲۶} به نوشته شمس قنات‌آبادی، حاج‌سراج مؤسس جمعیت "هواداران تشیع" بود و به توصیه شیخ‌محمد تهرانی، نواب‌صفوی در تهران خود را به حاج‌سراج انصاری معرفی کرده از مقصود خود سخن گفت و با تأیید حاج‌سراج انصاری یاران جمعیت هواداران تشیع که تنی چند از آنان پیشتر از اعضای جمعیت "فداکاران اسلام" یعنی جمعیتی که شمس قنات‌آبادی بنیاد نهاده بود بودند، به همکاری با نواب می‌پردازند. شمس قنات‌آبادی از سیدحسین امامی، محسن امیرحسینی و جواد ساعت‌ساز به عنوان همکاران نواب در این راه یاد می‌کند^{۲۷} و بر بنیاد اسناد موجود مشخص است که این چند تن به همراه چندین تن دیگر در قتل کسروی شرکت داشتند.

چنان که نوشتیم نواب از اصلاح کسروی ناامید شد و درصدد قتل او برآمد و برای تهیه ابزار قتل اقدام نمود. نخست شمشیری خرید اما آن را برای مقصود خویش کارآمد ندید پس برای تهیه پول سلاح به شیخ محمدحسن طالقانی از علمای پرهیزکار تهران متوسل شد و وی چهارصد تومان در اختیار نواب نهاد. با این پول سلاحی تهیه شد و نواب به همراه محمدآقا خورشیدی در هشتم اردیبهشت ۱۳۲۴ به کسروی حمله کرد.^{۲۸} پس از شلیک دو تیر، اسلحه از تیراندازی بازماند و نواب به نزاع تن به تن با کسروی پرداخت. اطرافیان کسروی گریخته بودند اما مأموران انتظامی سرسیدند و نواب را دستگیر کرده کسروی را به بیمارستان رساندند. کسروی از مرگ نجات یافت و نواب زندانی شد. حمایت مردم مسلمان از نواب موجب شد که وی پس از یک هفته، به قید کفیل و به قرار دوازده‌هزار تومان که از سوی اسکویی بازرگان تأمین شد، آزاد گردد. محمد خورشیدی نیز چندی بعد آزاد شد.

نواب پس از آزادی، همچنان در پی کشتن کسروی بود و جمعیت مبارزه با بی‌دینی نیز به شیوه‌ای آشکار کسروی را در مورد ده موضوع از نوشته‌هایش به مناظره طلبید.^{۲۹} کسروی نه تنها به این درخواست پاسخ مساعد نداد که در دی‌ماه ۱۳۲۴، جزوه "جناب آقا از میدان در رفت" را منتشر ساخت و در آن اتهامات پیشین خود به روحانیان و باورهای آنان را تکرار نمود. در این زمان نواب سلاح گرم در اختیار نداشت و یاران وی مجبور بودند برای کشتن کسروی از سلاح سرد سود جویند و لازم بود به کسروی نزدیک شوند، لذا جزء طرفداران او درآمده در جلسات شب‌شنبه منزل وی شرکت می‌کردند، اما چیدن صندلی‌ها در خانه کسروی به گونه‌ای بود که مردان در آخرین ردیف‌ها جای داشتند و امکان نزدیک شدن به کسروی نبود. دوستان نواب چاره کار در آن

دیدند که با چاپ اعلامیه از دولت بخواهند کسروی را به سبب اهانت به مقدسات به محاکمه کشاند و چنین نیز کردند. پول چاپ اعلامیه را نیز از شیخ محمدحسن طالقانی گرفتند و چون اعلامیه مجوز چاپ نداشت، با مشکلات بسیار آن را چاپ کرده نزد رجال و شخصیت‌ها فرستادند و در میادین عمومی نصب کردند. به سبب غیرقانونی بودن اعلامیه، به درخواست کسروی، مأموران شهربانی مانع چسباندن اعلامیه روی دیوارها بودند و مرتکبین را دستگیر می‌کردند و از جمله حسین اکبری را در روز ۶ دی ۱۳۲۴ به همین جرم دستگیر نمودند اما با اجتماع بازاریان و تظاهرات آنان بر ضد کسروی ماجرا شکلی دیگر گرفت و مسئله محاکمه کسروی اولویت یافت.^{۳۰}

کسروی به دادگاه احضار شد. مدتی به بهانه نداشتن امنیت از حضور در دادگاه خودداری نمود و سرانجام روز ۲۰ اسفند در حالی که تحت حمایت مأموران پلیس، گروه رزمنده خود و "قریب پنجاه نفر از دوستانش" قرار داشت^{۳۱} وارد دادگستری شد و به اتاق بازپرس رفت.

ده روز پیش از این نواب صفوی با انتشار اعلامیه دین و انتقام، و امضای آن از طرف فدائیان اسلام، موجودیت این گروه را اعلام کرده بود و روز ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ عده‌ای از همیمن فدائیان به دادگستری وارد شدند. یکی از آنان لباس نظامی پوشیده به مأموران محافظ اتاق بازپرس نهیب زد و آنان را پراکنده ساخت و چند تن دیگر وارد اتاق شدند و به کسروی یورش بردند. کسروی و منشی او محمدتقی حدادپور هر دو به سلاح گرم مسلح بودند ولی تنها حدادپور توانست چهار تیر شلیک کند که "یکی به سینه کسروی، دیگری به شوفاز اتاق بازپرس، سومی به ران سیدعلی محمد امامی خورد و چهارمی پشت دست سیدحسین امامی را خراش می‌دهد."^{۳۲} حدادپور متقابلاً با سه ضربه کارد از پای درمی‌آید و گزارش پزشک قانونی حاکی از ایراد ضربات متعدد کارد به بدن کسروی است: "در ناحیه گردن آثار سه ضربه کارد و در قسمت گلو زیر چانه و پشت گردن اثر یک ضربه کارد و در روی شکم قسمت بالای ناف اثر دو ضربه کارد و اثر اصابت گلوله در ناحیه ریه راست، در قسمت پایین ناف اثر دریدگی شکم و پاره شدن روده‌ها، در ناحیه صورت اثر بریدگی‌های متعدد که شماره آن ده ضربه با کارد به وجود آمده بود، در ناحیه مع دست چپ ضربه با کارد، در ناحیه اعضای سافله فقط قسمت بالای ران راست اثر یک ضربه کارد موجود."

امامی‌ها برای مداوای جراحات خود به بیمارستان مراجعه کرده بودند که دستگیر می‌شوند.

چهار تن دیگر از ضارب‌ان نیز خود را معرفی می‌کنند تا "شربک جرم زیاد شود" و مجازات کاهش یابد. نواب نیز طبق قرار قبلی همان روز بیستم اسفند عازم مشهد شد و در آن شهر به ساماندهی مخالفت مردم با مجازات قاتلان کسروی پرداخت و سیل تلگرافات را به سوی تهران جاری ساخت. صدور اعلامیه‌های تهدیدآمیز از سوی موافقان قتل کسروی مجال ابراز عقیده را از مخالفان این قتل

گرفت. به نوشته نواب یکی از این اعلامیه‌ها که از سوی بازاریان تهران صادر شد، عنوانش چنین بود: "یک عید بر اعیاد مسلمین دنیا افزوده شد." و طی آن به ملت ایران هشدار داده شده بود که "هشیار باشند تا تاریخ تکرار نشود"، روشنفکران از این که "جمعیت فلاپی آزادگان" آنان را در "پرنگاه هولناک بدبختی پرتاب" کنند بر حذر داشته شدند، از "مدیران جراید و زبان‌های ملت" خواسته شد که "درباره این داستان، قلم‌های غرض‌آمیز به کار" نبرند.^{۲۳}

ظاهراً چون نواب مجتهد نبود و کسی در دینداری وی و فدائیان اسلام تردیدی نداشت از همان آغاز این پرسش مطرح بود که فتوای قتل کسروی را چه مرجعی صادر نموده است. همسر نواب از علامه امینی سخن می‌گوید.^{۲۴} حسین اکبری یکی از یاران نواب تصریح می‌کند که چون در مورد واجب‌القتل بودن کسروی دچار تردید شده است از آیت‌الله حاج‌شیخ محمدعلی شاه‌آبادی، شیخ محمدحسن طالقانی، آیت‌الله کاشانی، شیخ حسین لنگرانی و آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی کسب تکلیف کرده و همگی او را تشویق به کشتن کسروی کرده‌اند.^{۲۵} وی همچنین مدعی است که نواب خود حکم قتل کسروی را از شیخ محمدحسین مستبیط (کمپانی) و آقاشیخ محمد تهرانی^{۲۶} دریافت کرده بود.^{۲۷} در زمان حیات آیت‌الله بهبهانی در مجله ترقی نوشته شد که یکی از متهمان به قتل کسروی در بیمارستان نجمیه فریاد می‌زند بروید به آقای سیدمحمد بهبهانی خبر بدهید که ما کار خودمان را کردیم.^{۲۸} شاهدی دیگر اطمینان می‌دهد که مسئله صدور فتوای قتل کسروی از سوی مرجع وقت شیعی آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی، در همان زمان، در نجف شایع بوده او نامه‌ای به کسروی نوشت و به وی هشدار داد اما به سبب وجود شرایط فوق‌العاده ناشی از جنگ جهانی دوم، آن نامه به مقصد نرسید و او مجبور شد خود به تهران بیاید، با کسروی رودررو شود و ماجرا را به کسروی بگوید. کسروی اما به سخن این جوان ۲۱-۲۲ ساله اعتنا نکرده و با بیان "خدا با ماست" او را از سر باز کرد. نواب نیز می‌نویسد که آیت‌الله سیدجواد تبریزی و آیت‌الله خویی در سر مزار آیت‌الله اصفهانی به هیئت اعزامی ایران به سبب زندانی بودن فدائیان اعتراض کرده‌اند و آیت‌الله حاج آقا حسین قمی در پاسخ یکی از اعضای هیئت اعزامی که پرسیده بود فدائیان اسلام "به دستور کدام یک از مراجع دست به این عمل زده‌اند" صراحتاً بیان داشت: "عمل آن‌ها مانند نماز از ضروریات [دین] بوده و احتیاجی به فتوا نداشته زیرا کسی که به پیغمبر و ائمه اطهار جسارت و هتاک می‌کند، قتلش واجب و خونش هدر است."^{۲۹}

بدین‌گونه اگر چه حکم و فتوای کتبی هیچ‌یک از مراجع و علمای نام‌برده مبنی بر ضرورت قتل کسروی به دست نیامده ولی رفع اتهام از سیدحسین امامی در دادگاه تجدید نظر نشانگر اقدام علما و اعلام مهدورالدم دانستن کسروی و مشروع دانستن عمل فدائیان اسلام است. این نکته هم ناگفته

نماند که شمس قنات آبادی مدعی است آیت‌الله کاشانی در بین اقدامات فدائیان اسلام، قتل هزبر و رزم‌آرا را تأیید می‌کرد ولی "از کشتن کسروی خشنود نبود. می‌گفت: این مسردک را باید نشانند و حقیقت را به او حالی کرد. اگر نفهیمد و عناد ورزید آن وقت به حکم محکمه شرع بایستی نابودش کرد و اگر دیوانه بود به دارالمجانین فرستاد نه این که ترورش کرد و امامزاده درست نمود."^۴ اما این ادعای قنات آبادی، به فرض مطابقت با واقع، تنها نشانگر نظر آیت‌الله کاشانی است و فدائیان اسلام می‌توانستند مطابق نظر دیگر مراجع عمل کنند یا همانند آیت‌الله قمی بدین نتیجه برسند که مهدورالدم بودن کسروی از "قطعیات اسلام" است و نیازی به دریافت حکم و فتوا ندارند - همچنان که در مورد قتل هزبر و رزم‌آرا چنین مطلبی را در خاطرات خود نوشته‌اند- البته جای طرح این پرسش هست که چرا فدائیان اجازه ندادند محاکمه کسروی سیر عادی خود را ببیماید و نظر دادگاه اعلام شود. پاسخ این پرسش در نوشته خوش‌نیت هست که "همه می‌دانستند این بازپرسی و محاکمه، پاسخگوی خواست مردم مسلمان یعنی نابودی کسروی نیست و روی همین اصل هم بود که نواب صفوی تصمیم گرفت در خلال همین جلسات بازپرسی کار کسروی را بسازد"^۴ لذا در همان نخستین جلسه "کار کسروی" به شیوه‌ای فجیع ساخته شد.



باری کسروی کشته شد و نواب به مشهد رفت و از دستگیری در امان ماند. وی سپس مخفیانه خود را به عتبات عالیات رساند و عالمان دین را وادار به اقدام برای آزاد ساختن کشتندگان کسروی نمود و سرانجام تلاش‌های وی به نتیجه رسید و پس از نزدیک به دو سال تحمل زندان، سیدحسن امامی آزاد شد.

نواب همچنان در عتبات بود که آیت‌الله قمی نیز دو ماه و چند روز پس از مرگ آیت‌الله اصفهانی درگذشت و چون هیئتی از سوی دولت برای ابراز همدردی با علمای نجف به آن شهر وارد شد، نواب فرصت را غنیمت شمرده در مجلس یادبود چهلمین روز درگذشت آیت‌الله قمی، هیئت ایرانی را مخاطب ساخته پرسید که معنی این کار چیست که دولت ایران از سوئی درگذشت عالمی بزرگ را تسلیت می‌گوید و از سوی دیگر عالمی چون آیت‌الله کاشانی را بازداشت و تبعید می‌نماید. البته در همین ایام -خرداد ۱۳۲۶- از آیت‌الله کاشانی که به قزوین تبعید شده بود رفع مزاحمت شد.^{۴۲}

نواب در سال ۱۳۲۴ که آیت‌الله کاشانی از زندان متفقین آزاد شد به دیدار ایشان رفته برای "اجرای احکام اسلام" با وی دست همکاری داده بود و یادکرد وی از او در آن مراسم نشانگر وفاداری نواب به همراهان خویش در راه مبارزه به شمار می‌رود. افزون بر اقدام برای آزاد ساختن آیت‌الله کاشانی، نواب در مدت اقامت در عتبات با آوردن جنازه رضاشاه به نجف نیز سخت مخالفت کرد که در جای خود از این ماجرا بیشتر سخن خواهیم گفت.

سفر خراسان

باری، نواب پس از اقامتی چندماهه در عتبات و به سامان آوردن کارهایی که در نظر داشت، به ایران بازگشت و سفری به آذربایجان نمود. وی در همان سال ۱۳۲۶ با دختر نواب احتشام رضوی از کارکنان پیشین آستان قدس رضوی و یکی از پدیدآورندگان و قهرمانان ماجرای مسجد گوهرشاد مشهد به سال ۱۳۱۴ خ. ازدواج کرد و در همین سال با ساماندهی فدائیان اسلام به نبرد با بی‌حجابی زنان پرداخت و نیز برای آگاه کردن مردم ایران از مقاصد خود، سفری دوماهه به نقاط مختلف ایران به ویژه مرزهای شرقی ترتیب داد. او در این سفر شمشیری با بندی سبز حمایت ساخت، از ایل هزاره دیدن کرد، با عالم سنی تربت جام از ضرورت وحدت امت مسلمان صحبت نمود. قصد سفر به افغانستان و دیدار با بهلول داشت که امکان‌پذیر نشد، در اطراف نیشابور "یک دسته هزارنفری از سادات" با وی "بیعت" کردند، بین دو ایل بزرگ خراسان صلح برقرار ساخت و چون از سفر برگشت به دیدار چند تن از سفرای کشورهای اسلامی رفته ضرورت "اتحاد ملل

اسلامی" را طرح نمود.^{۴۳} آنگاه به درخواست طلاب مازندرانی برای مبارزه با فساد در ساری و بازپس گرفتن مدرسه‌ای دینی که در زمان رضاشاه غصب گردیده تبدیل به مدرسه دخترانه شده بود به همراه سی تن به ساری رفت و وارد همان مدرسه شد و در آنجا اقامت گزیده در سخنرانی خود در مسجد جامع تأکید کرد که مدرسه باید مجدداً به تصرف طلاب داده شود. مسئولان شهر نخست وعده همراهی دادند ولی بعد اقدام به محاصره مدرسه و دستگیری نواب نمودند و او یازده روز در زندان ماند و پس از این مدت به طور موقت تا زمان تشکیل دادگاه آزاد گردید. نواب دو روز دیگر در ساری ماند و پس از دیدار با آیت‌الله کوهستانی در بهشهر، عازم تهران شد. رسیدگی به پرونده وی به جرم "ورود به عنف به دبستان ایراندخت و ایراد ضرب و جرح به سرایدار دبستان و مأمورین انتظامی" در ایام اختفای او صورت گرفت و چون نواب به علت عدم مساعدت استخاره، در پنجم مردادماه سال ۱۳۲۹ از امضای دادنامه خودداری کرد، فرصت فرجام‌خواهی را از دست داد و حکم صادره - محکومیت به تحمل دوسال زندان - قطعیّت یافت و به سبب داشتن همسین پرونده اتهامی، نواب در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق، بیست ماه زندانی شد.

در بهار سال ۱۳۲۷، کشور اسرائیل اعلام موجودیت نمود و ارتش‌های کشورهای عرب به نبرد با آن پرداختند. فدائیان اسلام برای همراهی با اعراب که با اشغالگران فلسطینی می‌جنگیدند، به تکاپو برخاستند و اجتماعی عظیم در روز جمعه ۲۷/۲/۳۱ در مسجد سلطانی ترتیب دادند که در آن هم نواب و هم آیت‌الله کاشانی حضور داشتند. قطعنامه‌ای در ابراز همدردی با اعراب فلسطین صادر شد و حاج‌شیخ‌عباسعلی اسلامی "پیرامون حملات وحشیانه یهود و لزوم کمک به مسلمانان فلسطینی سخنرانی کرد." پس از آن دفاتری برای ثبت‌نام داوطلبان اعزام به فلسطین برای جنگ با اسرائیل ایجاد شد و نواب اعلام کرد که پنج‌هزار فدایی اسلام آماده اعزام به فلسطین هستند. وی با نخست‌وزیر وقت -ابراهیم حکیمی- دیدار کرده خواهان تهیه تجهیزات رزمی و فراهم آوردن امکان اعزام داوطلبان به فلسطین شد ولی این ماجرا به جایی نرسید.^{۴۴}

رهنمای حقایق

در کنار این‌گونه اقدامات، نواب به توجیه مردم نسبت به نظرات خود پرداخت. با دعوت قبلی از "طبقات مختلف مردم، خصوصاً دانشجویان" در مسجد سلطانی سخنرانی نمود و در آن با بیان قوام تمدن انسانی به "فضایل انسانیت" و نه توپ و تانک، ویژگی ملل غربی را چنین دانست که آنان "تمام فضائل انسانی را هضم در شهوات حیوانی و رنگ‌های فریبنده کرده و به منزله حیوانات وحشی و فاقد تمدن انسانیت شده‌اند" و ملل "شرق مسلمان" نیز به جای آن که با تمسک به "اخلاق عالی

اسلام و معارف قرآن، پرچم رهبری بشر را به سوی مدارج عالی انسانیت بر دوش بکشند" به سبب خودباختگی در برابر غرب، از انجام وظیفه خویش وامانده‌اند و با مقایسه وضع ایران و ژاپن نتیجه گرفت که استواری مردم ژاپن بر "بست‌ترین عقاید خرافی خود" (مانند خدا دانستن میکادو) موجب پیشرفت آنان شد و از دست نهادن "اخلاق عالی و معارف بلند اسلام" و باختن عقل و هوش "در برابر زست‌ها و شهوات اروپایی" عامل عقب‌ماندگی ایرانیان گشت و حال آن که "ریشه و اصول علوم امروز، از مدارس ما و علمای گذشته اسلام اخذ" شده "کتب مخطوط علمی ما" در کتابخانه‌های غرب موجود است و هنوز آثار مادی پیشرفت دانش ایرانیان مسلمان "به صورت عمارات و ساختمان‌ها، در اصفهان، از زمان پادشاهان دانش‌پژوه و دین‌پرور صفوی مانند عمارات مسجد شاه و حمام شیخ بهایی و عمارت عالی‌قاپو - که انتقال صوت در امواج هوا و ضبط صوت و رادیوی امروز استفاده از حرارت اتم از آن‌ها کشف شده [۴] - به چشم می‌خورد." وی آنگاه به شنوندگان رهنمود داد که باید پیش از آن که "غرب از خواب امروزش بیدار شود، شروع به یک حرکت بزرگ علمی و اخلاقی نموده، به اتکای عقل و استقلال، دو نهضت نمود: یکی نهضت اتحاد اسلامی و دیگر نهضت علمی و عالی انسانی بر مبنای معارف و اخلاق اسلام در برابر اروپای وحشی و گمراه."^{۲۵}

ظاهراً نواب برای این سخنرانی اهمیتی ویژه قائل بوده چرا که اصول مباحث طرح شده در آن را در خاطرات خود آورده است، از این رو می‌توان از همانچه او آورده به نوع نگرش وی به تمدن غرب، آموزه‌های دینی، سیر پیشرفت ژاپن و تاریخ پیشین ایران و نیز خواسته‌های او: اتحاد ملل مسلمان و احیای علمی-اخلاقی مسلمانان پی برد. شاید بتوان گفت گذشته از ساده‌نگری، نقص دیگر سخنان او آنست که وی طرح عملی برای تحقق خواسته‌های خود ارائه نکرده است. وی بدین نکته آگاه بود و از این رو در سال ۱۳۲۸ به نگارش "کتاب راهنمای حقایق" پرداخت که به سبب تنگناهای مالی چاپ و نشر آن بیش از یک سال به طول انجامید.^{۲۶} نواب همچنین برای طلاب حوزه علمیه قم نیز سخنرانی نمود. در کنار این روشنگری‌ها وی از اقدامات سیاسی هم غافل نبود و چون مجلس به نخست‌وزیری عبدالحسین هژیر رأی تمایل داد، به درخواست آیت‌الله کاشانی تظاهراتی در مخالفت با نخست‌وزیری هژیر به راه انداخته شد. این تظاهرات چهار روز به طول انجامید و طی آن به کوشش نواب، برای نخستین بار پس از شهریور ۲۰، بازار تهران در اعتراض به هژیر سه روز تعطیل شد و در ۲۷ خردادماه سال ۲۷ تظاهرکنندگان با تعرض نیروی انتظامی روبرو شدند، مأموران به تیراندازی پرداختند و چند تن زخمی و عده زیادی مضروب گردیدند.^{۲۷}

پس از این ماجرا، نواب به همراه برادران واحدی (سیدعبدالحسین و سیدمحمد) از طریق کرمانشاه عازم لرستان و دیدار با عشایر آن خطه شد و سپس به شیراز رفت و با سیدنورالدین حسینی رهبر حزب برادران دیدار کرد و در مورد "وظیفه‌هایی که مسلمین در برابر وضع حاضر حکومت‌ها و دولت‌ها دارند، صحبت کرده و پس از پایان گفتگوها به لرستان مراجعت و چند روز دیگر برای انجام مقصود خویش، اقداماتی به عمل آوردند."^{۴۸}

دربارهٔ این "مقصود" در خاطرات فدائیان اسلام توضیح بیشتری نیامده اما مسافرت‌های نواب به نقاط مختلف کشور و ایجاد ارتباط با ایلات و عشایر نشانگر آنست که وی در ذهن خود طرحی بزرگ افکنده بود و شاید ایجاد حکومت اسلامی مورد نظر خویش را قریب‌الوقوع می‌دید. وی این باور خود را در کتاب "راهنمای حقایق" هم نوشت: "به دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلامی: شاه، دولت و سایر کارگردانانی که آنان را به خوبی" می‌شناخت اعلام کرد که "ای خائنین پست فطرت! شما می‌دانید که حق با ماست و ایران مملکت اسلامی و سرزمین پیروان آل محمد است و شما دزدان و غاصبینی هستید که حکومت اسلامی ایران را با یک دنیا ترس و لرز به طور موقت و عاریت غصب نموده‌اید و هر روز آمادهٔ فرار هستید و شما خود می‌دانید که ما ملت مسلمان ایران به یاری خدای توانا در همین روزهای نزدیک، دست به انتقام از شما یک مشت خائن معدود گذاشته و به حساب چندین ساله جنایاتتان رسیدگی می‌کنیم"^{۴۹}

اما سیر تاریخ نشان داد که رسیدن به این باور نه برخاسته از تحلیل درست شرایط اجتماعی که معلول آرزوهای جوانی بیست و پنج ساله و آرمانگرا بوده است. تلاش‌ها و تکاپوهای نواب قابل توجه است اما در آن روزگار اگر چه در مجالس سخنرانی وی و واحدی چندین هزار نفر گرد می‌آمدند، تعداد "فدائیان اسلام" هرگز به چندصد تن نیز نرسید و در همان زمان حتی سایر پیروان کاشانی با مواضع نواب سازگار نبودند. به نوشتهٔ شمس قنات آبادی در انتخابات هیئت مدیره "مجمع مسلمانان مجاهد" که در ۱۴ بهمن ۱۳۲۷ انجام شد، از یک‌هزار و هشتصد تن شرکت‌کنندگان در رأی‌گیری، نواب صفوی فقط حدود هشتاد رأی آورد و قنات آبادی به اتفاق آراء به عنوان مدیر جمعیت انتخاب شد.^{۵۰} تأکید بر این نکته از آن رو واجد اهمیت است که نشان می‌دهد، نواب حتی در بین مسلمانان مبارز که رهبری آیت‌الله کاشانی و دخالت فعال در سیاست را پذیرفته بودند، پایگاهی نداشت تا چه رسد به مسلمانان سنتی و البته کسانی که همانند پیروان کسروی و حزب توده از بنیاد با نظرات نواب مخالف بودند. این مسئله البته نشانگر مظلومیت مضاعف نواب و یاران اوست اما بی‌توجهی یک رهبر سیاسی بر عِدّه و عُدّه خود نیز ستودنی نمی‌نماید. لحن بیسان فدائیان اسلام در سخنرانی‌ها، نوشته‌ها و اعلامیه‌های آنان نیز تند بود و به نظر می‌رسد این لحن تند معلول

روحیه انقلابی، متأثر از زورنالیسم مسلط زمانه و نیز نوعی تاکتیک مبارزاتی بوده است. این تاکتیک البته در مبارزه کارساز هم بود و نواب شخصاً بارها شاهد موفقیت آن بوده است. به سال ۱۳۲۶ هنگامی که برای نجات یکی از آشنایان تبریزی خود که متهم به همکاری با فرقه دمکرات پیشه‌وری شده در زندان منتظر صدور حکم اعدام بود، به استانداری "و به اتاق آقای منصور رفت، استاندار چون آشنایی قبلی و حضوری با ایشان نداشت هنگام ورود ایشان از جای خود برنخاست. نواب صفوی هم که شخصی تند و خشن و عزت‌طلب بود و بخصوص معتقد بود که اگر به او اهانت شود به روحانیت که به لباس آن ملبس است، جسارت شده ... فریاد کشید که بلند شو! برخیز! تواضع کن! آقای منصور که تا آن موقع چنین وضعی آن هم از طرف یک روحانی را ندیده بود، سراسیمه شده و تواضع کرد و ایشان را به جلوس دعوت نمود"^{۵۱} فاطمی تأکید می‌کند که شیوه برخورد او با رئیس شهربانی هم همین بود^{۵۲} و عبدخدایی که خود شاهد دیدار وی با سپهبد تیمور بختیار فرماندار نظامی قدرتمند تهران، پس از کودتای ۲۸ مرداد بود، بر موضع مقتدرانه نواب در برخورد با بختیار، گواهی داده است. نواب همین روحیه عزت‌طلب و مقتدر را در پیروان خویش نیز دمیده بود و تظاهرات همین روحیه به فدائیان اسلام قدرتی داده بود که به رغم قلت عدد، دشمنان آنان را مرعوب می‌ساخت و تنها پس از کودتای ۲۸ مرداد و بعد از بیدایش اراده‌ای جدی در هیئت حاکمه ایران برای سرکوب مخالفان بود که آنان توانستند بر رعب پیشین فائق آمده فدائیان اسلام را از صحنه سیاسی ایران حذف نمایند.

جبهه مشترک ملی

باری، چنان که نوشتیم مجمع مسلمانان مجاهد در ۱۴ بهمن ۱۳۲۷ رسمیت یافت و نواب همان روز عازم قم شد و به سخنرانی برای مردم آن شهر پرداخت. وی عصر روز ۱۵ بهمن در حالی به سمت تهران حرکت کرد که از ماجرای دانشگاه تهران و تیراندازی به شاه بی‌خبر بود. ناصر فخرآرایی کسی که در پوشش خبرنگار در مراسم حضور یافته به شاه تیراندازی کرده بود از سوی محافظان شاه درجا کشته شد و شاه نیز آسیب چندانی ندید اما هیئت حاکمه این واقعه را بهانه کرده به تحکیم پایه‌های خودکامگی پرداخت: حزب توده را غیرقانونی اعلام کرد، آیت‌الله کاشانی را در قلعه فلک‌الافلاک زندانی ساخت و تنها پس از تحصن و ابستگان به فدائیان اسلام در بیست آیت‌الله بروجردی بود که ایشان را از زندان خارج کرده به لبنان تبعید نمود. دکتر زنگنه وزیر فرهنگ در ۱۹ بهمن ۱۳۲۷ لایحه تحدید مطبوعات و مرتکبین جرائم مطبوعاتی را به مجلس تقدیم کرد و پس از چندی آن را به تصویب رساند، در همان روزها هیئت نمایندگی شرکت نفت انگلیس و ایران به

ریاست گس وارد تهران شد و در اوضاع و احوالی که افکار عمومی کمتر متوجه مذاکرات نفت بود با خاطری آسوده مذاکره با نمایندگان دولت ایران را آغاز نمود و با بهره‌گیری از فضای رعب‌آمیز ایجاد شده مجلس مؤسسان تشکیل شد و حق انحلال مجلسین را به شاه داد و همچنین با تصویب ماده واحده‌ای در مجلس شورا املاک غصب شده از سوی رضاشاه به ملکیت محمدرضاشاه درآمد.^{۵۳}

در چنین شرایطی تدارک انتخابات مجلس شانزدهم نیز دیده شد. دکتر مصدق جهت تأمین آزادی انتخابات برای روز ۲۲ مهر ۱۳۲۸ در دربار اعلام تحصن کرد و از مردم یاری خواست. روز موعود در حالی که به سیدحسین امامی تکیه کرده بود از خانه خود عازم دربار شد و چون وزیر دربار از وی خواست که عده متحصنین را محدود نماید بین هژیر و سیدحسین امامی درگیری لفظی پیش آمد و سیدحسین امامی هژیر را تهدید به قتل نمود.^{۵۴} سرانجام مصدق با ۱۹ تن دیگر در دربار متحصن شدند اما شاه اعتنایی به آن‌ها نکرد و آنان پس از ۴ روز مجبور به ترک دربار شدند. در روز اول آبان ۲۸ همان ۱۹ تن در منزل دکتر مصدق جمع شده جبهه ملی را پدید آوردند. انتخابات تهران نیز شروع شد و آیت‌الله کاشانی از لبنان نامه‌ای برای نواب فرستاد و خواست که به انتخاب ملیون یاری رساند. به سبب تردید در پایبندی به دین برخی کاندیداها، نواب در پذیرش



خواسته آیت‌الله کاشانی مردد بود لیکن سرانجام پذیرفت که خواسته وی را برآورد و برخی از یاران خود را مأمور نظارت بر انتخابات و حفاظت از صندوق‌های رأی کرد. کوشش این محافظان با دخالت مأموران انتظامی ناکام ماند و به بهانه برگزاری مراسم عزاداری سالار شهیدان، صندوق‌های آراء از مسجد سپهسالار به محل فرهنگستان ایران منتقل شد و تقلب مورد نظر حکومتگران به عمل آمده داوطلبان ملی نمایندگی مجلس، به سبب کاهش آراء از سیاهه منتخبین خارج شدند. در این زمان که حاصل تلاش‌های ملیون و جوانان مسلمان از بین رفته بود سیدحسین امامی در ۱۳ آبان - ۱۲ محرم - ۱۳۲۸ عبدالحسین هزیر وزیر دربار را که در مسجد سپهسالار مشغول خلعت دادن به رؤسای هیئت‌های عزاداری بود ترور کرد. هزیر پس از انتقال به بیمارستان درگذشت و امامی نیز دستگیر شده و طی محاکمه‌ای بسیار سریع به اعدام محکوم و حکم در ۱۷ آبان ۲۸، چهار روز پس از تیراندازی او به هزیر اجرا شد.

ترور هزیر مؤثر واقع شد و سیدمحمدصادق طباطبایی رئیس انجمن مرکزی نظارت بر انتخابات تهران، در ۱۹ آبان ماه انتخابات تهران را به سبب سوء جریان آن باطل اعلام کرد و در انتخابات مجدد، نمایندگان جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی به عنوان نمایندگان تهران انتخاب شدند. این پیروزی در حالی برای ملیون رخ داد که عملکرد آنان در همین نخستین تجربه همکاری مذهبیون با ایشان، موجب آزردهی خاطر گروه اخیر شد. فدائیان اسلام از این که پس از قتل هزیر دکتر مصدق به احمدآباد رفته "طی نامه‌ای که در *باختر امروز* منتشر شد، اعلام کرد از ملاقات و دیدار اشخاص معذور است" و نیز به سبب آن که روزنامه شاهد متعلق به دکتر مظفر بقایی ترور هزیر را تقییح نمود، رنجیده خاطر شدند.^{۵۵} شمس قنات‌آبادی نیز نوشته که ملیون حاضر به اعلام نام آیت‌الله کاشانی به عنوان یکی از داوطلبان نمایندگی مجلس نبودند و دکتر مصدق صراحتاً به وی گفت "نمی‌توانیم آیت‌الله کاشانی را به عنوان کاندید معرفی کنیم ... چون انگلیسی‌ها بدشان می‌آید"^{۵۶} و ملیون در آغاز، حاضر به شرکت در اجتماعات تشکیل شده برای انتخابات نبودند، می‌افزاید ناجوانمردی آنان را در نامه‌ای به آیت‌الله کاشانی نوشتم و آیت‌الله ابراز تأسف کرد ولی بیان داشت که به هر صورت من دست از مبارزه و تأیید این آقایان برنخواهم داشت.^{۵۷}

افزون بر بروز اختلاف بین ملیون و مذهبیون، بین خود دینداران نیز پس از اعدام سیدحسین امامی اختلاف افتاد. زیرا شمس قنات‌آبادی به دلیل پیشینه‌آشنایی خود با امامی، سنگی برای گور او تهیه کرد و طی مراسمی بر مرقد او نهاد اما فدائیان اسلام نسبت به تخریب آن اقدام نمودند.^{۵۸} بدین‌گونه اختلاف بین مجمع مسلمانان مجاهد و فدائیان اسلام آشکار شد و این اختلاف بعدها عمق بیشتری یافت و به جداسدن فدائیان اسلام و نواب صفوی از آیت‌الله کاشانی انجامید.

در همان سال ۱۳۲۸ و در تابستان، نواب به درخواست آیت‌الله طالقانی برای در امان ماندن از تعقیب پلیس به طالقان رفت که دهات متعدد آن پناهگاهی نیکو به شمار می‌رفت. نواب به همراه واحدی عازم آن خطه شد و چندی بعد به دنبال همسر و مادرش فرستاد. مادر واحدی و برادرانش نیز به طالقان رفتند. به گفته همسر نواب، که دو ماه و نیم در آنجا با وی بوده چون به او خیر رسید که در روستایی نزدیک ورکش - ده محل اقامت آنان - مردم به انجام فرایض دینی بی‌اعتنا شده‌اند و حدود ۲۵ سال است که در مسجد روستا را نگشوده‌اند و حتی جایی در نزدیکی آن، محل گردش و شراب‌خواری شده و زن‌های بی‌حجاب به آنجا می‌روند و شنا می‌کنند "آقا [که] در مقابل چنین سختانی طاقت نداشتند، حالشان متغیر می‌شد و خیلی عصبانی می‌شدند، فوراً برنامه‌ای ریختند". نواب شصت تن از جوانان را برگزید، بازوبند "مأمورین انتظامات اسلامی" برای آنان ترتیب داد و به همراه آنان عازم روستای دیگر شد، مسجد را گشود، برای مردم سخنرانی و آنان را متنبه ساخته تهدید کرد که اگر شراب‌خواری ببیند، اجرای حد خواهد کرد و بدین‌گونه نواب عملاً فرصتی یافت تا در زمانی اندک و محدوده‌ای کوچک برخی از آنچه برای مسلمانان لازم می‌دید، انجام دهد.

چنانکه پیشتر اشاره شد، در پی تجدید انتخابات تهران، دکتر مصدق، اقلیت مجلس پانزده و آیت‌الله کاشانی به عنوان نمایندگان تهران برگزیده شدند. سرلشگر زاهدی که در این زمان رئیس شهربانی کل کشور بود به دستور شاه، برای مخالفت با رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش، در جهت تأمین آزادی انتخابات و انتخاب شدن مخالفان رزم‌آرا تلاش کرد.^{۵۹}

تشدید فعالیت‌ها

در اواخر همان سال موضوع بازآوردن جنازه رضاشاه از مصر مطرح شد. محمدرضاشاه پسر آن بود که جسد پدر را به قم برده پس از آن که یکی از مراجع، بر آن نماز خواند، با قطار به تهران آورد و از راه آهن تا مسافتی بر روی دوش برده سپس با ماشین به حضرت عبدالعظیم منتقل نموده در آرامگاه جای دهند. این طرح چند سالی در ذهن شاه و درباریان بود. پیشتر به سال ۱۳۲۶ قصد داشتند جسد مومیایی‌شده رضاشاه را به ایران بیاورند که با تلاش نواب و یارانش جو روانی برای انجام این کار مساعد نشد. بر بنیاد گزارش محرمانه شهربانی به تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۲۶ نواب صفوی که در آن زمان در کربلا بود "در یکی از مجالس علمای کربلا اظهار داشت: حوزه علمیه کربلا و نجف تصمیم گرفته‌اند نسبت به حمل جنازه [شاه پیشین] به ایران اعتراض نمایند و به حوزه علمیه قم هم در این خصوص نوشته شده و کلیه علما و روحانیون را در کربلا و نجف و قم حاضر نموده‌ایم که به محض وصول خبر حمل جنازه به طور اجتماع اقدام نموده و از حمل آن

جلوگیری نمایند.^{۶۰} فراهم نشدن شرایط موجب شد شاه در آن دوره از آوردن جسد رضاشاه منصرف شود اما در سال ۱۳۲۹ وی مصمم به انجام این کار شد و نواب صفوی و فدائیان نیز تصمیم گرفتند با وی مقابله نمایند.

تدارکات شاه و دربار برای آوردن جنازه گسترده بود. به نوشته ناصر قشقایی تلگراف‌های متعدد به رؤسای عشایر زدند که برای تشییع جنازه حاضر شوند و به نوشته همو «اتفاقاً غالب این اشخاص که احضار می شوند، همان‌هایی هستند که چندین سال به حکم پهلوی تبعید و حبس بوده یا کسان آن‌ها کشته شده‌اند. برای نمونه بنویسم: در مدت ده روز سه حکم آمده که آقای سهراب‌خان برای تشییع جنازه حرکت کند. در صورتی که همین بیچاره پانزده سال به کلات نادری تبعید بوده و تمام دارائی او را گرفته بودند حالا هم که برای ترتیب املاکش آمده است، نمی‌گذارند راحت باشد.»^{۶۱} عمال دربار همچنین با مراجع مقیم قم، برای خواندن نماز بر جنازه رضاشاه تماس گرفتند. آیت‌الله سیدصدرالدین صدر به قائم‌مقام‌الملک رفیع که چنین درخواستی داشت با لهجه عربی ویژه خود گفت: قبیح است، آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری پیشخدمت خود را فراخواند و دستور داد: «این را بیرونش کنید.» آیت‌الله سیدمحمد حجت خود را به نشنیدن زد که نمی‌شنوم چه می‌گویی و سرانجام آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی، قائم‌مقام را به ریشخند از سر باز کرد.^{۶۲} در این میان طلاب عضو فدائیان اسلام سخت فعال بودند، در مدرسه فیضیه پیوسته سخن گفته نسبت به وقایع دوران سلطنت رضاشاه و سختگیری‌های او بر حوزه‌های علمیه و جنایت در مسجد گوهرشاد مشهد روشنگری می‌کردند و با همین اقدامات، فضای عمومی حوزه را جان کردند که جسد رضاشاه در قم با استقبال روبرو نشد. افزون بر این، به گفته حاج مهدی عراقی، فدائیان اسلام بر آن بودند که در آن مراسم، محمدرضا پهلوی را ترور کنند اما به دلایل گوناگون این کار انجام نگردید.^{۶۳} همین جا بیفزاییم که به نوشته خوش‌نیت، شخص نواب با ترور شاه در مراسم تشییع جنازه رضاشاه مخالفت کرده بود زیرا «با آن دید دوران‌دیش و عمیقی که داشت» می‌دانست «در بین قشرهای مختلف اختلاف نظر وجود دارد و مملکت به سرایشب هرج و مرج و سپس سقوط می‌افتد و این بهترین بهانه برای اجانب است که چشم طمع به این مرز و بوم دوخته‌اند.»^{۶۴}

سرانجام روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۹ جنازه رضاشاه تشییع شد و محمدرضا به آرزوی چندساله‌اش رسید، اما اقداماتی که فدائیان اسلام بر ضد این تشییع جنازه انجام دادند، سخنرانی‌های سیدهاشم حسینی و سیدعبدالحسین واحدی و تظاهرات هر روزه در مدرسه فیضیه و موفقیت آنان در ناکام گذاشتن نقشه شاه و دربار، موجب شد که برخی وابستگان دربار «رفتند و ذهن آیت‌الله بروجردی را مشوب کردند و گفتند این‌ها اخلاک‌گردد»^{۶۵} آیت‌الله بروجردی واکنش نشان دادند و

طبق گزارش شهربانی قم، روز دهم خرداد سال ۱۳۲۹ در سر درس "خطاب به طلاب فرمودند که اخیراً بعضی از طلبه‌ها پاره‌ای مذاکرات نموده و دست به اقداماتی می‌زنند که خارج از وظیفه‌ی طلاب علوم روحانی می‌باشد و حتی بر علیه خود من و سایر طلاب صحبت‌هایی کرده‌اند که از مراتب مطلع و به مکنونات خاطر آن‌ها بی‌برده‌ام. این اشخاص را نمی‌توان جزو طلاب علوم دینی دانست و باید آنان را از ردیف طالبین علوم روحانی مردود و مطرود نمود و طلاب حقیقی باید به وظایف روحانی خود آشنا و عمل نمایند."^{۶۶}

پس از این سخنرانی آیت‌الله بروجردی، احساسات طلاب حوزه علمیه بر ضد فدائیان اسلام برانگیخته شد و چون در غروب روز ۱۴ خرداد آنان پس از نماز آیت‌الله خوانساری به پخش اعلامیه پرداختند، طلاب مخالف به آنان حمله برده، سیدهاشم حسینی، سیدعبدالحسین واحدی و چند تن دیگر را مضروب ساختند^{۶۷} و شورای امنیت قم به تبعید پنج تن از طلاب طرفدار فدائیان اسلام یعنی "سیدعبدالحسین واحدی، سیدجواد تقوی، سیدهاشم حسینی، شیخ فضل‌الله محلاتی و سیدموسی عرب" رأی داد. این حکم اجرا نشد و انصراف موقت شورای امنیت قم از اجرای حکم، به تهران اعلام گردید^{۶۸}، اما شهریه طلاب پیرو نواب از سوی آیت‌الله بروجردی قطع شد و به گفته‌ی حجت‌الاسلام محلاتی این طلاب تا یک سال حق ورود به مدرسه فیضیه نداشتند و "جوی درست کرده بودند که در آن زمان هر کسی که عضو فدائیان اسلام بود طلبه‌ای جرأت نمی‌کرد با او حرف بزند مبادا که شهریه‌اش قطع شود."^{۶۹} ناگفته نماند که اینک بازماندگان فدائیان اسلام بر این باورند که وضع ناهنجار قم را تندروی سیدهاشم حسینی پدید آورد و سخن ناسنجیده‌ای که وی در حق آیت‌الله بروجردی گفت، ستوده نبود اما سخن سیدهاشم حسینی به فرض خطا بودن نیز چنان نبود که توجیه‌گر وضع پدید آمده برای فدائیان باشد و می‌بایست به نقش هواداران دربار در بیت آیت‌الله بروجردی بیشتر توجه کرد، هوادارانی که خود ایشان یکی از آنان را با دکتر اقبال "غلام جان‌نثار شاهنشاه" همانند دانست.^{۷۰}

نواب و فدائیان اسلام اگر چه در قم با این تنگناها مواجه شدند ولی در تهران به فعالیت خود ادامه دادند. روز ۲۱ خرداد سال ۱۳۲۹ آیت‌الله کاشانی که به سبب انتخاب شدن به عنوان نماینده‌ی مردم تهران از مصونیت پارلمانی برخوردار شده بود از لبنان -تبعیدگاه خویش- بازگشت. نواب و اطرافیان او و نیز اعضای مجمع مسلمانان مجاهد، استقبالی بس شورانگیز تدارک دیدند و به تثبیت جایگاه وی به عنوان رهبر مذهبی نهضت ملی ایران بیش از پیش یاری رساندند.

ترور رزم‌آرا

در نخستین روزهای تیرماه همان سال، سپهبد رزم‌آرا ریاست دولت را بر عهده گرفت. وکلای جبهه ملی در مجلس و سایر مبارزان در خارج از مجلس، به مخالفت با وی پرداختند. به تعبیر نواب صفوی، مجلس در نخستین روزهای زمامداری رزم‌آرا "تماشایی بود. وکلای جبهه ملی میزها شکستند، صندلی‌ها را پرتاب کردند، تیمسار دیکتاتورها گفتند، دکتر مصدق، غش‌ها کرد، دادها زد و فریادها کشید که رزم‌آرا بایستی از روی نعش من عبور کند و الا تا من زنده‌ام اجازه ورود به او نمی‌دهم. دکتر بقایی هر وقت که رزم‌آرا وارد مجلس می‌شد به مسخره فریاد می‌کشید: ایست! خبردار! تیمسار تشریف آوردند." اما رزم‌آرا با "بی‌اعتنایی و سرسختی عجیبی به مجلس می‌آمد و با خونسردی پاسخ آن‌ها را می‌داد"^{۷۱} و سرانجام از مجلسین رأی اعتماد گرفت و پس از آن شروع به مذاکره با مخالفان خود نمود. یکی از مخالفان نواب صفوی بود که دولت رزم‌آرا نخست سعی در دستگیری او نمود، این کوشش به رغم حضور اعجاب‌برانگیز نواب در محاکمه قاتلان دکتر برجیس، ناکام ماند. دکتر برجیس، در کاشان، به عنوان پزشکی مبلغ بهائیت و متجاوز به نوامیس مسلمانان شناخته شده بود و هشت تن از بازاریان کاشان با یکدیگر هم‌پیمان شده وی را به قتل رساندند و دولت که با درخواست علما و مردم کاشان برای رهایی متهمان روبرو شده بود، محاکمه آنان را به تهران احاله کرد و در تهران بود که نواب در روز صدور رأی، به رغم خطراتی که وی را تهدید می‌کرد، برای روحیه دادن به متهمان، به دادگاه رفت و در پایان جلسه با کمک یارانش از چنگ مأموران گریخت^{۷۲} و تلاش دولت رزم‌آرا برای دستگیری وی به جایی نرسید. پس از آن رزم‌آرا کسی را نزد او فرستاد و وعده داد که همه پرونده‌های اتهامی فدائیان اسلام در دادگستری، ارتش و شهربانی را نابود کند به شرط آن که فدائیان اسلام با وی و حکومتش مبارزه نمایند. نواب پاسخ داد: "پرونده‌هایی که نام برده‌اید از نظر من هیچ ارزشی ندارند و من برای آنها مختصر هراسی در دل ندارم ولی پرونده‌های جنایات هیئت حاکمه روز به روز نزد من کامل‌تر شده و هر روز که پرونده هر یک تکمیل گردد و در پیشگاه دادگاه شرع حکم محکومیت صادر شود من حکم او را اجرا خواهم کرد و دستگاه کوچک‌تر از آن است که حکم برائت مرا صادر کند، شما بایستی کاری کنید که من شما را تیرئه کنم و چاره‌ای جز بازگشت از راه خود ندارید."^{۷۳}

رزم‌آرا همچنین افرادی را نزد آیت‌الله کاشانی فرستاد ولی از همراهی ایشان هم ناامید شد^{۷۴} و لذا بنای سختگیری بر جبهه ملی گذاشت. دکتر حسین فاطمی مدیر روزنامه *باختر امروز* را دستگیر کرد و دستور توقیف چاپخانه‌ای را داد که روزنامه *شاهد* دکتر بقایی در آنجا چاپ می‌شد. این

اقدامات به جایی نرسید، در پی دستگیری فاطمی، روزنامه‌نگاران در مجلس متحصن شدند و پس از اعتصاب غذا، سرانجام توانستند دولت را وادار به آزادی فاطمی کنند و حمله به چاپخانه چاپ‌کننده روزنامه شاهد به سبب حضور جوانان مسلمان هوادار نهضت ملی ناکام ماند.^{۷۵}

با این همه رزم‌آرا همچنان قدرت را در اختیار داشت، خواست مردم یعنی ملی شدن صنعت نفت ایران به جایی نرسیده بود و وکلای جبهه ملی ناتوان از انجام هیچ کار و ترسان از کودتای رزم‌آرا^{۷۶} به نواب صفوی متوسل شدند که به رغم رد پیشنهاد رزم‌آرا مبنی بر عدم مبارزه با دولت او، عملاً تا مدتی کاری به کار او نداشت و به تدارک چاپ کتاب راهنمای حقایق مشغول بود. در بیست و سوم دی‌ماه سال ۱۳۲۹، نواب توانسته بود کتاب یاد شده را با برنامه‌ریزی دقیق و به کمک یارانش توزیع کرده به دست "عموم کارگردانان مملکت برساند"^{۷۷}. در پی توسل جبهه ملی به وی، نواب خواهان ملاقات با نمایندگان جبهه ملی شد. دکتر مصدق و دکتر شایگان به بهانه یا به سبب بیماری نیامدند و حائری‌زاده^{۷۸} و دکتر فاطمی^{۷۹} خود را وکیل دکتر مصدق خواندند. نواب در جلسه‌ای که در منزل حاج محمود آقایی برگزار شد به تفصیل سخن گفت. زبده کلامش این بود که اگر دولت جبهه ملی سر کار آید، احکام اسلام را اجرا خواهد کرد یا نه؟ وکلای جبهه ملی عهد کردند که "در اولین روز فرصت و قدرت طبق قانون اساسی که هر گونه قانون مخالف اسلام را



ملفی دانسته و حکم به اجرای احکام اسلامی می‌کند. به اجرای قوانین اسلام بپردازند.^{۸۰} وی همچنین در خانه حاج ابوالقاسم رفیعی با آیت‌الله کاشانی دیدار کرد و با وی نیز اتمام حجت نمود. آیت‌الله کاشانی نیز حذف رزم‌آرا از صحنه قدرت را نخستین ضرورت نهضت شمرد و باور داشت که پس از آن "بقیه کارها درست می‌شود". بدین ترتیب به تعبیر حاج مهدی عراقی، وکلای جبهه ملی "فتوای قتل رزم‌آرا" را از بُعد سیاسی و آیت‌الله کاشانی فتوای قتل او و شش تن دیگر را از جهت شرعی صادر نمودند.^{۸۱} شمس قنات‌آبادی هم در خاطرات خود چند بار تأکید کرده که آیت‌الله کاشانی رزم‌آرا را مفسد فی الارض و مهدورالدم می‌دانست.^{۸۲}

بدین‌گونه فدائیان اسلام افزون بر تشخیص خود، برای ترور رزم‌آرا، فتوای یک مجتهد مسلم را نیز دریافت کرده بودند. فدائیان اسلام صراحتاً نظر خویش درباره مجوز شرعی ترورها را بیان کرده‌اند. به باور آنان، بر طبق تعالیم اسلام، نخستین وظیفه مسلمان، دفاع از دین و ناموس خود است و حفظ دین و عفت، مقدم بر حفظ جان است و اگر مدافع، در این راه جان داد، به وظیفه عمل کرده و مأجور است.^{۸۳} همچنین به باور آنان، تشخیص مهاجم به دین از وظایف مقلد است لذا از نظر شرعی مشکلی با قتل رزم‌آرا نداشتند اما می‌بایست به وی هشدار داد. این هشدار در گردهم‌آیی روز ۱۱ اسفند مسجد سلطانی از سوی سیدعبدالحسین واحدی داده شد. در آن گردهم‌آیی، به رغم تلاش‌های شهربانی و چاقوکش‌های اجبر شده، سیدعبدالحسین واحدی چند ساعت سخن گفت و ضمن آن از رزم‌آرا خواست که از نخست‌وزیری کناره گیرد. رزم‌آرا به این هشدار اعتنایی نکرد و چون روز شانزدهم اسفند در مجلس ترحیم آیت‌الله فیض در مسجد سلطانی شرکت نمود، آماج تیر خلیل طهماسبی قرار گرفت، وی به قتل رسید و طهماسبی دستگیر شد.

از همان زمان در مورد این نکته که آیا تیر خلیل طهماسبی موجب مرگ رزم‌آرا شد یا رزم‌آرا از سوی محافظان خود به قتل رسید، اختلاف نظر بوده است. در این تردیدی نیست که خلیل طهماسبی به رزم‌آرا تیراندازی کرد. فدائیان اسلام مسئولیت این عمل را پذیرفتند، پیوسته از آن یاد کردند و روحیه گرفتند. خلیل طهماسبی نیز خویشتن را ضارب رزم‌آرا می‌دانست و این باور به اعمال او اقتداری بخشیده بود که دولت‌مردان را نگران می‌ساخت و از این رو حتی اگر تیر او عامل مرگ رزم‌آرا نبوده باشد، وی و فدائیان اسلام چنین پنداشتند که به وعده خویشتن به نیروهای مذهبی و ملی عمل کرده‌اند و منتظر انجام وعده‌های آنان شدند. به یک نکته دیگر نیز اشاره کنیم که از ترور رزم‌آرا شاه نیز بهره‌مند شد، همچنان که فدائیان اسلام با ترور هزیر که رقیبی جدی و قدرتمند برای رزم‌آرا بود، مانعی را از سر راه دستیابی وی به آرزوهایش برداشتند، اما از این واقعیت نمی‌توان نتیجه گرفت که فدائیان به عنوان عمال شاه و رزم‌آرا عمل کرده‌اند. عرصه اجتماع محل

تلاقی منافع و خواست‌های نیروهای مختلف است و ممکن است برخی از این نیروها -البته هر یک به دلیلی و از منظری- با انجام عملی موافق باشند و از آن سود برند ولی این به معنی اشتراک آنان در یک موضع نیست.

باری، واحدی در روز یازدهم اسفند، افزون بر رزم‌آرا به نمایندگان مجلسین نیز هشدار داده بود که با طرح ملی شدن صنعت نفت مخالفت نکنند، پس از قتل رزم‌آرا، مجلس طی ماده واحده‌ای نظر کمیسیون نفت برای ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور را به تصویب رساند و با تصویب این طرح در مجلس سنا در روز ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹، خواسته مردم برای تصویب ملی شدن صنعت نفت تحقق یافت.^{۸۴}

پس از ترور رزم‌آرا، نواب در ۱۹ اسفند با صدور اعلامیه‌ای خواهان آزادی خلیل طهماسبی شد و سه روز بعد نیز به حسین علا اخطار کرد که "زامداری ملت مسلمان ایران درخور صلاحیت تو و امثال تو و حکومت غاصب کنونی نیست، فوراً برکناری خود را اعلام کن."^{۸۵} نواب آن اعلامیه را داد و به حسین علا این اخطار را کرد، اما به سبب برخی حرف‌ها و اقدامات، نسبت به همراهی جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی دچار تردید شد. او می‌دید که پس از ترور رزم‌آرا کسی را به دفتر باختر /امروز فرستاده که درست‌ترین اخبار را در اختیار ملیون قرار دهد و بر جنبه اسلامی عمل خلیل طهماسبی تأکید گذارد ولی فاطمی نبود و وقتی روزنامه باختر /امروز چاپ شد از "نقل شعار زنده باد اسلام خودداری کرده بود" -شعاری که خلیل طهماسبی پس از ترور رزم‌آرا سر داد- و چون این مطلب را با آیت‌الله کاشانی در میان گذاشت شنید که حذف این شعار برای آن بوده که "بعضی‌ها بدشان نیاید." وی همچنین می‌دید که کارگردانان جبهه ملی با پخش اعلامیه ۱۹ اسفند فدائیان در اجتماع خود مخالفت می‌کنند تا "کشتن رزم‌آرا را به حساب خود بگذارند" و به سبب لحن تند آن اعلامیه که با "پسر پهلوی و کارگردانان جنایتکار حکومت غاصب بدانند" آغاز می‌شد، آیت‌الله کاشانی درخواست کرده که فدائیان صدور آن اعلامیه را به شهربانی نسبت داده انتساب آن به خود را تکذیب کنند.^{۸۶} زیرا وقت مبارزه با دربار هنوز فرانسیده است^{۸۷} و نخست باید به حساب شرکت نفت انگلیس و ایران رسید. همچنین نواب می‌دید که دربار انتخاب نخست‌وزیر را به عهده او گذاشته و او سید محمود نریمان را که در بین اعضای جبهه ملی از همه متشرع‌تر بود برگزیده و با او صحبت کرده است اما دوستان نریمان در جبهه ملی، با وی مخالفت کرده نخواستند او نخست‌وزیر شود و در عوض خود با دربار همراهی کرده وعده کمک به حسین علا می‌دهند و علا به دلگرمی آنان دولت خود را تشکیل داد (۲۹/۱۲/۲۳).

پنج روز پس از روی کار آمدن دولت علا، در ۲۸ اسفند نصرت الله قمی، دکتر زنگنه استاد دانشگاه و وزیر پیشین فرهنگ را به قتل رساند^{۸۸} و چون روزنامه‌ها در آغاز، این قتل را هم منتسب به فدائیان اسلام دانستند این شایعه، هم به تصویب طرح ملی شدن صنعت نفت در مجلس سنا یاری رساند و هم موجب اعلام حکومت نظامی شد. فرماندار نظامی وجهه اصلی همت خود را دستگیری فدائیان اسلام قرار داد و شب عید سال ۳۰ عده‌ای و در نخستین روز فروردین ماه ۱۳۳۰ عده‌ای دیگر من جمله سید عبدالحسین واحدی، سیدهاشم حسینی، امیر عبدالله کرباسچیان و چند تن دیگر از فدائیان اسلام را دستگیر نمود. نواب صفوی برای تأمین آزادی آنان با آیت‌الله کاشانی ملاقات کرد و او وعده داد که حکومت نظامی لغو و فدائیان اسلام آزاد خواهند شد. حکومت نظامی لغو شد ولی جز چند تن که آزاد شدند، سران اصلی فدائیان اسلام همچنان در زندان ماندند و تلاش برای آزادی آنان و رفع بهانه‌جویی دادگستری به جایی نرسید.^{۸۹}

جبهه جدید

در هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ حسین علا مستعفی شد. مجلس به دکتر مصدق رأی اعتماد داد و او در دوازدهم اردیبهشت کابینه خود را معرفی کرد. یک ماه بعد در دوازدهم خرداد ۱۳۳۰ شب هنگام نواب صفوی در حالی دستگیر شد^{۹۰} که از آنچه بی‌وفایی ملیسون و آیت‌الله کاشانی می‌دانست سخت آزرده‌خاطر بود. پس از دستگیری نواب از جیب وی اوراقی بیرون آوردند، محتوای این اوراق سخت تأمل‌برانگیز و مؤید این ادعای ماست که عملکرد جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی در مدت کمتر از سه ماه پس از ترور رزم‌آرا، نواب را به این نتیجه رسانده بود که آنان به وعده‌های پیشین خود عمل نخواهند کرد. نامه‌ای به آیت‌الله کاشانی و پیشنویس اعلامیه‌ای در بین آن اوراق هست. در آن نامه، نواب روز سه‌شنبه نیمه شعبان ۳۱/۱۳۷۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ به آیت‌الله کاشانی چنین نوشته بود:

هوالعزیز

جناب آیت‌الله کاشانی

من نمی‌دانم شما تا چه اندازه قلب و دلتان اقتضای ظلم و بی‌وفایی به ما و برادران زندانی ما می‌کند. آیا تا آنجا که قلب یزیدین‌معاویه نسبت به اجداد عزیزمان اقتضا کرد. پناه بر خدا، شما فرزند پیغمبر هستید پس چگونه می‌شود؟ بسیار مایه عجب است. امروز حکومت جابر دیروز در دست شماست. از تمام سخنان عشق و وفا و عاطفه و انسانیت نسبت به شما چشم هر عاقلی پوشیده شد. هر چه درخور قدرت شما برای امتحان الهی گذاشته شده بکنید به خدایی خدا و به اجداد

گرامان نه در دنیا خوش می‌بینید و نه با این وصف می‌توانید کار نفت را درست کنید و نه در آخرت روی خوش می‌بینید. پناه بر خدا از قیامت و افتضاح قیامت و عذاب ابدی. به خدا قیامت راست است و می‌رسید و پشیمان می‌شوید. نمی‌دانم چگونه ممکن است پسر پیغمبر تا این اندازه جوانان پاک و فرزندان دلسوخته پیغمبر را به جرم طرفداری جدی مقصد پیغمبر آزار و ظلم کند. هذه تذكرة لمن شاة اخذ الى ربه سبلاً^{۱۱} - نکنید و برگردید و برادران ما را سریعاً آزاد کنید، شما سیاستمدار هستید کاری نکنید که در دنیا و آخرت پشیمان شوید. سیدمجتبی نواب صفوی

پیش‌نویس موجود نزد نواب نیز متعلق به اعلامیه‌ای است که با تغییراتی در متن، با این عنوان به چاپ رسیده بخش شد: "ای مسلمانان غیور! کاشانی و جبهه ملی به قیمت خون فرزندان اسلام از خطرهای حتمی نجات یافتند به حکومت رسیدند و سرانجام با تبانی با دشمنان اسلام به قدری به فرزندان دلسوخته اسلام جنایت کردند که روی جنایتکاران عالم سفید شد" در این اعلامیه تندترین حملات به جبهه ملی و به ویژه آیت‌الله کاشانی صورت گرفته است و مخالفان فدائیان اسلام از "قواحش پاریس" پست‌تر و نانجیب‌تر به حساب آمده‌اند.

اگر چه لحن این اعلامیه به ویژه نسبت به آیت‌الله کاشانی بسیار تند است اما باید کدورت نواب و تصور او از خلف وعده دوستان را در نظر داشت با این همه گواهی تاریخ این است که بعدها آیت‌الله کاشانی برای آزاد ساختن فدائیان اسلام و نواب از زندان تلاش می‌کرد اما دولتمردان به سخن او اعتنایی نمی‌کردند. کریم سنجابی به صراحت از بی‌اعتنایی خود به درخواست آیت‌الله کاشانی برای بستن "مدارس خارجی" سخن گفته می‌افزاید در همان جلسه ایشان از وزیر دادگستری - دکتر امیرعلایی - هم خواست "فدائیان را که گرفتار شده بودند آزاد کنند و به او گفت: به جرم این فدائیان مرا می‌کشند" اما وزرا "نمی‌توانستند به توقعات غیرقانونی ایشان ترتیب اثر بدهند."^{۱۲} شمس قنات آبادی هم تأیید کرده که تهیه و تصویب طرح سه فوریتی آزاد ساختن خلیل طهماسبی از زندان به دستور و با تأکید آیت‌الله کاشانی صورت گرفت.^{۱۳} بدین ترتیب اگر نه در مقطع زمانی مورد بحث اعلامیه که در طول دوره همکاری با دکتر مصدق، آیت‌الله کاشانی برای آزاد ساختن فدائیان دربند کوشید و چون در دوره هفدهم مجلس شورای ملی به ریاست مجلس رسید در این راه گام‌های موثر برداشت.

فدائیان اسلام و زندانی شدن نواب

بازداشت نواب صفوی در دوازدهم خرداد ۱۳۳۰، سرآغاز بیست ماه زندانی شدن او در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق شد. فدائیان اسلام که بازداشت و زندانی شدن رهبر خویش را تاب

نیابورند، نخست به روزنامه‌/اطلاعات نامه نوشتند و از نحوه گزارش دستگیری و سخنان نواب در آن هنگام، انتقاد کردند و سپس هنوز بیش از دو سه روز از بازداشت نواب نگذشته بود که اقدامات خویش را آغاز نمودند. آنان به همه مقامات مؤثر کشور متوسل شدند. بارها به دادگستری رفتند و با دادستان ملاقات کردند. در مردادماه ۱۳۳۰ در اجتماعی که به راه انداختند با مأموران درگیر شدند^{۱۴} و چون همه تلاش‌های آنان برای آزاد ساختن نواب، بی‌ثمر ماند، در روز ۲۱ دی ۱۳۳۰ پنجاه و یک تن از آنان، پس از ملاقات با نواب از زندان خارج نشدند. آنان در زندان متحصن شده اعلام کردند که تا رهبران‌شان آزاد نگردد در زندان خواهند ماند. دستگاه‌های قضایی و انتظامی به جای رسیدگی به این درخواست، ترتیب حمله نیروهای ویژه را به زندان دادند و این نیروها، نیمه‌شب به فدائیان حمله کرده آنان را سخت کتک زدند و به سلول‌های انفرادی انداخته برای هر یک پرونده اتهامی تشکیل دادند.^{۱۵} در این هنگام که نواب زندانی بود، سیدعبدالحسین واحدی که چندی پیش آزاد شده بود عملاً رهبری فدائیان اسلام را بر عهده داشت و او از محمدمهدی عبدخدایی نوجوانی ۱۵ ساله خواست که دکتر حسین فاطمی معاون سابق نخست‌وزیر و مدیر باختر امروز را ترور کند.

پس از حمله نیروهای ویژه به زندان و ضرب و شتم فدائیان اسلام، مقامات شهربانی از واکنش فدائیان اسلام نگران بودند. روزنامه‌/اطلاعات در نوزدهم بهمن‌ماه ۳۰ مصاحبه سرلشگر کوبال رئیس شهربانی را چاپ کرد که طی آن اظهار شد هفت بازرس بر امور شهربانی‌های کشور نظارت خواهند نمود و افزون بر آن نامه مورخ ۱۷ بهمن ۳۰ نواب صفوی و تصویر آن به چاپ رسید که طی آن وی نوشته بود: "در سایه بلندپایه پرچم عالی‌اعلیحضرت بقیه‌الله ولی عصر(ع) بسیار سلامت و به لطف خدا آسوده‌ام و در تمام مدتی که در زندان به سر برده‌ام جز به احترام و ادب با من رفتاری نشده است" و از پیروان خویش خواسته بود که نگران وی نباشند و "ابتدا اضطرابی به خاطر عزیزشان راه ندهند."^{۱۶} نوشتن این نامه نشانگر آنست که نواب قصد آشوبگری نداشت والا در یورش مأموران زندان به فدائیان اسلام، به تعبیر حاج‌مهدی عراقی "اول چوبی هم [که] خورد تو سر مرحوم نواب بود" و شرح ماجرا در *ناگفته‌ها* هست و حاکی از شقاوت مأموران زندان.^{۱۷} فدائیان اسلام بر این باور بودند که عامل اصلی در یورش مأموران زندان به آنان دکتر فاطمی بوده است و این باور آنان به گفته عراقی، به تأیید آیت‌الله طالقانی نیز رسیده است و او تأیید کرده که "فاطمی یکی از آن کسانی بود که با مرحوم نواب یعنی با فدائیان سخت مخالف بود."^{۱۸} مهندس عزت‌الله سجایی نیز ضمن نقل خاطرات خود بیان داشته است: "در دورانی که دکتر فاطمی معاون نخست‌وزیر بود، در زندان با فدائیان اسلام خیلی بدرفتاری می‌شد. من به خاطر دارم که روزهای جمعه صبح، پاره‌ای از رجال به

منزل ما می‌آمدند. از جمله در یکی از جمعه‌ها مرحوم طالقانی به مرحوم مهندس حسینی اعتراض کردند که چرا با فدائیان اسلام در زندان این‌گونه رفتار می‌شود. سپس کار بالا گرفت و به داد و بیداد رسید. در این هنگام مهندس بازرگان واسطه شدند و خطاب به مهندس حسینی گفتند: «دکتر فاطمی کار درستی نمی‌کند. آخر چرا دستور می‌دهد که این قدر آن‌ها را اذیت کنند. علاوه بر این‌ها خود مهندس بازرگان هم که در اوایل حکومت دکتر مصدق، معاون دکتر سنجابی در وزارت فرهنگ بود نقل می‌کرد که در آن هنگام هم برخورد دکتر فاطمی با ایشان در خصوص برنامه‌های دروس مذهبی و دینی، رفتار خوبی نبود» رابطه آیت‌الله طالقانی با فدائیان اسلام بسیار خوب بود و می‌دانیم که نواب پس از ناکام ماندن سوء قصد به حسین علاء در سال ۱۳۳۴ پیش از دستگیری مدتی در خانه او پنهان بود و می‌توان گمان کرد که نظر او نسبت به دکتر فاطمی به آگاهی فدائیان اسلام و سیدعبدالحسن واحدی رسیده است و آن‌ها که نمی‌توانستند اسارت رهبر و آزار یاران خود در زندان را تحمل کنند، بدین نتیجه رسیده‌اند که می‌بایست به حکومت دکتر مصدق که نه تنها وعده‌های پیشین مبنی بر اجرای احکام اسلام را زیر پا نهاده بلکه دست به آزار آنان و حبس و تبعید یاران‌شان زده، درس عبرتی دهند. مأموریت عبدخدایی ظاهراً در چنین فضای فکری و ذهنی از سوی سیدعبدالحسن واحدی ابلاغ شد. نوجوان پانزده ساله مسلمان از واحدی می‌خواهد که حکم



مراجع را برای انجام این کار ارائه دهد، می‌شنود که ما از آیت‌الله سیدصدرالدین صدر حکم کلی داریم. بیشتر نیز به گاه ملاقات با نواب از مراد خویش شنیده بود که به زودی به وی مأموریتی خواهند داد و می‌بایست عمل کند. از واحدی پرسید چرا فاطمی انتخاب شده است پاسخ شنید که چون فاطمی رابط بین مصدق و دربار است.^{۱۰۰} با این پرسش‌ها و پاسخ‌ها خاطرش آرام گرفت و آماده انجام مأموریت شد. روز اول اسلحه کلتی را که واحدی بدو داده بود در میان نان سنگک گذاشت و عازم دفتر روزنامه *باختر/امروز* در میدان بهارستان شد. فاطمی را ندید اما شعبان جعفری محافظ فاطمی - که پس از جدا شدن از نهضت ملی و نقشی که در کودتای ۲۸ مرداد بازی کرد، از ملت لقب شعبان بی‌مخ گرفت- در آنجا بود. بعد آگاه شد که فاطمی بر سر مزار محمد مسعود سخنرانی خواهد کرد.^{۱۰۱} روز جمعه ۲۵ بهمن ماه ۱۳۳۰ دکتر حسین فاطمی به هنگام سخنرانی بر سر مزار محمد مسعود، هدف تیراندازی عبدخدایی قرار گرفت و از ناحیه شکم مجروح شد. فاطمی را به بیمارستان بردند و عبدخدایی نیز دستگیر و زندانی گردید. وی در بازجویی مسئولیت کامل عمل خویش را پذیرفت، یکسره بر خواسته‌های دینی خود و یارانش پای فشرده، دولت مصدق را "دشمن اسلام" خواند و به بازجویان خود پند داد که احکام اسلام را گردن نهند.^{۱۰۲} وی چهارده ماه بعد در دادگاه نیز اتهام تیراندازی را پذیرفت و بدان افتخار کرد و چون سلاحی را که با آن تیراندازی کرده بود به وی نشان دادند، آن را بوسید.^{۱۰۳}

دکتر فاطمی از این ترور جان به‌دربرد و ماه‌ها بعد به هنگام تصدی منصب وزارت امور خارجه دو بار با سیدعبدالحسین واحدی دیدار کرد تا حمایت فدائیان اسلام را جلب نماید اما فدائیان اسلام همچنان بر جدایی راه خود از راه دکتر مصدق تأکید نمودند و این ملاقات‌ها به ثمر نرسید.

دوران فترت

محاکمه متهمان فدایی اسلام متحصن در زندان قصر در تیرماه سال ۱۳۳۱ به پایان رسید و در دادنامه اعلام شد که چون "تحصن در قانون کیفر همگانی عنوانی ندارد و بنا به جهات فوق‌الذکر عمل متهمین ترمرد تلقی نمی‌شود، لذا ۲۷ نفر متهمین، که از این جهت تحت تعقیب قرار گرفته‌اند، از این جهت تبرئه می‌شوند"^{۱۰۴} در مرداد ماه ۱۳۳۱ سال مجلس هفدهم که نواب شرکت در انتخابات آن را تحریم کرده بود، طرح سه فوریتی آزادی خلیل طهماسبی را تصویب کرد و در پی تصویب این طرح در مجلس سنا، خلیل، سرانجام بعد از ظهر روز شنبه ۲۴ آبان ماه ۱۳۳۱ از زندان آزاد شد.^{۱۰۵} و نخست به زیارت مزار حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری شتافت و سپس برای دیدار با آیت‌الله کاشانی به نزد او رفت. چندی بعد در ساعت ۸/۵ بعد از ظهر روز سه‌شنبه ۱۴ بهمن‌ماه

۱۳۳۱، بر بنیاد قانون تعلیق مجازات زندانیان، رهبر فدائیان اسلام، نواب صفوی، نیز آزاد شد و به خانه حاج ابراهیم صرافان رفت^{۱۶۶} چند روزی در همان جا به دید و بازدید نشست و سپس با انتشار اعلامیه‌ای ابراز داشت که در شرایط آن روز که نه شاه و نه مصدق هیچ‌یک پایبند اجرای احکام اسلام نیستند، در فعالیت‌های سیاسی دوران فترت را آغاز می‌کند و صرفاً به تبلیغات دینی خواهد پرداخت.^{۱۶۷} به رغم پیچیدگی اوضاع سیاست در آن زمان، ایسن موضع نواب خوشایند برخی از یارانش قرار نگرفت و آنان به مخالفت با وی پرداختند. در آن روزگار، دولت از حل مشکل نفت ناتوان مانده بود، دربار برای ضدیت با دولت، فعال و اختلافات آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق آشکار شده بود. ناتوانی دولت در حل مسئله نفت معلول پایبندی دکتر مصدق به تأمین حقوق ملت و مقاومت وی در برابر زیاده‌خواهی انگلیسیان بود. انگلیسیان از هیچ اقدامی برای ناکام ساختن مصدق خودداری نمی‌کردند. با توقیف کشتی رزماری که خریدار نفت ایران بود به راهزنی دریایی دست زدند^{۱۶۸} و به سبب سیطره بر بازارهای خرید و فروش نفت مانع از فروش نفت ایران بودند. دربار نیز که با قیام مردم در سی تیر ۳۱ مجبور به تمکین به خواسته‌های ملت و سپردن زمامداری به دکتر مصدق شده بود، برای سرنگون کردن دولت به توطئه دست زد. در نهم اسفند ۱۳۳۱ به تحریک دربار، ماجراجویان شهر به بهانه مخالفت با سفر شاه به خارج از کشور، به ابراز دشمنی با نخست‌وزیر پرداختند. اینان از همراهی آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی مجتهد پرنفوذ تهران که به وابستگی به دربار شهره بود، برخوردار بودند. آیت‌الله کاشانی نیز به عنوان رئیس مجلس شورای ملی با سفر شاه مخالف بود و از نهم اسفند به بعد مخالفت وی با دکتر مصدق کاملاً آشکار شد. در چنین شرایطی برخی از فدائیان اسلام، علاقه‌مند به نزدیک شدن به آیت‌الله کاشانی بودند و برای تحقق خواسته خود از راه‌های مختلف نواب را تحت فشار گذاشتند. اینان نخست به انتقاد از واحدی پرداختند و خواستار حذف وی شدند. واحدی از فدائیان کناره گرفت و اعلام کرد که خود گروهی جدا تشکیل خواهد داد، مخالفان که به صورتی بودن این جدایی پی برده بودند فشار خود بر نواب برای اعلام همراهی با آیت‌الله کاشانی در مخالفت با مصدق را افزودند و برای وادار کردن نواب به پذیرش خواسته خود یکی‌یکی شروع به استعفا از جمعیت فدائیان اسلام نموده این استعفا را در روزنامه‌ها اعلام کردند. نواب برای مقابله با این وضع اعلامیه‌ای صادر کرد و مخالفان را از جمع فدائیان اسلام اخراج کرد. واحدی نیز پس از آن، اعلام کرد "به آستان فضیلت پرور حضرت نواب صفوی" برمی‌گردد.^{۱۶۹} در بین اخراج‌شدگان از فدائیان اسلام کسانی چون حاج ابوالقاسم رفیعی مدیر انتظامات آنان و مهدی عراقی بودند. مهدی عراقی اگر چه از سال ۱۳۳۲ تا آغاز نهضت روحانیان در سال ۱۳۴۱ فعالیت سیاسی بارزی نداشت اما از سال ۱۳۴۱ تا واپسین لحظه حیات در

خدمت نهضت و انقلاب اسلامی بود. حاج ابوالقاسم رفیعی نیز بیشتر با صدور اعلامیه‌ای با عنوان "نام مقدس رهبر عزیز ما با خون ما آمیخته است" از محبت شدید خویش به نواب خبر داده بود. اعلامیه یاد شده پس از آن صادر شد که در پی انتشار اعلامیه فدائیان اسلام بر ضد جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی، گروهی با سوء استفاده از نام آنان اعلام کردند که "فدائیان اسلام، نواب صفوی را طرد نمود." این ماجرا به اردیبهشت سال ۱۳۳۰ و پیش از دستگیری نواب بازمی‌گردد، البته زمان درگذر و احساسات و عقاید انسان در تحول و تغییر است، اما این اشاره به سوابق و لواحق دو تن از اخراج شدگان از آن روست که تأکید شود این ماجرا نیز همانند بسیاری دیگر از وقایع مربوط به فدائیان اسلام در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. اعلامیه نواب برای اخراج این افراد بسیار تند بود. وی با یکسان‌سازی مواضع خود با اسلام، اعلام داشت که "محیط تربیت اسلام گنجایش کمترین هوس نامشروعی را ندارد" و طی این اعلامیه "صریحاً" خواسته‌های مخالفان را "توقعات بی‌جا و هوس‌های غیر مشروع" شمرد و آنان را دستخوش "روح دنیاپرستی و ریاست‌طلبی و شهوت‌رانی" دانست.^{۱۱} اتخاذ این مواضع در آن اعلامیه بی‌واکنش نماند و هشت تن دیگر در اعتراض به چنین موضعی "برکناری خود را از دسته" فدائیان اسلام اعلام نمودند.^{۱۱} پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز امیرعبدالله کرباسچیان از فدائیان اسلام جدا شد. چند ماه بعد در پی بازگشت نواب از سفر به فلسطین، اردن و مصر، حاج ابراهیم صرافان از آنان جدا شد و در فروردین ماه سال ۱۳۳۳ سیدهاشم حسینی با صدور اعلامیه‌ای بس تلخ و گزنده اعلام داشت که "مجتبی نواب صفوی در اثر ارتباط با اجانب و دوستی با دشمنان خدا، به حکم قرآن، از نظر اقدس ولی عصر امام زمان پیشوای الهی جهان مردود و از آستان جلالت اسلام مطرود [می‌باشد]. برادران راست که از تماس با او خودداری کرده دین خود را از دام تزویر او حفظ نموده بر طریق جهنم که چندی است در پیش گرفته به حال خود گذارندش." سیدهاشم حسینی در این اعلامیه حتی منکر سیادت نواب صفوی شده بود و آن جدایی و این اعلامیه نواب را سخت آزرده. سیدهاشم حسینی چند سالی از نواب بزرگ‌تر بود و شیخ فدائیان اسلام به شمار می‌رفت. نواب پشت سر او نماز می‌خواند، علاقه‌اش به نواب چندان زیاد بود که تحصن زندان قصر برای آزادی نواب را از جمله او سامان داد و اینک با وی چنین می‌نمود. نواب به رغم صلابت، برخاش و خشمی که در برابر آن‌چه کجی می‌شمرد ابراز می‌نمود روحی لطیف داشت. حال او را می‌توان جدس زد اما گواهی همسر او نیز در دست است که گفت "آقا خیلی دلشان از دست آن دوست گرفته بود. آن قدر گریه کردند که حتی نتوانستند با من کلامی صحبت کنند." با این همه چون شنید که حسینی به بیماری سختی دچار شده به رغم اعتراض واحدی، با دوستان به عیادت وی رفت. سیدهاشم حسینی سر به زیر لحاف برد اما نواب به قصد استشفای بر سر وی هفتاد

حمد خواند^{۱۱۲} و آنگاه از یاران خواست که هر چه پول دارند زیر بستر وی گذارند. همه موجودی یاران بیست تومان بود، این بیست تومان نیز زیر بستر سیدهاشم گذاشته شد.^{۱۱۳}

نواب به رغم همه تهمت‌هایی که از سوی روزنامه‌های وابسته به جبهه ملی و حزب توده به وی زده شده ارتباطی با «اجانب» نداشت، سیدهاشم حسینی نیز سخن خود را مستند نکرده است و نمی‌دانیم وی چه دید که چنین نوشت اما خوش‌نیت بر این باور است که داوطلبی نواب برای انتخابات مجلس هجده، عامل مخالفت سیدهاشم حسینی با او بود چرا که سیدهاشم می‌گفت: «حیف است که یک چنین مرد با عظمت و پاکدامنی [نواب] در مسیری قرار بگیرد که احتمال دارد تحت تأثیر مظاهر فریبنده دنیا قرار گیرد» وی همچنین می‌افزاید که سیدهاشم حسینی «بعد از شهادت نواب صفوی پشیمان شده و منزوی گردید»^{۱۱۴}

خوش‌نیت برای پشیمانی سیدهاشم حسینی از موضعی که درباره نواب گرفت، هیچ قرینه‌ای ارائه نکرده است. سیدهاشم پس از جدایی از نواب به آن‌چه «بسط معارف دینی» می‌دانست روی آورد و به ویژه به مسائل عقیدتی توجه نمود و در بین آثار به جا مانده از وی سه جلد، عنوان عقایدالانسان دارد و آن‌گونه که شنیده شده دیگر نه تنها با حرکت نواب که با نهضت‌های بعدی روحانیت نیز کاری نداشت اما او هر که بود، عالم بود و با زهد منفی سروکاری نداشت و لذا نمی‌توان پذیرفت که با نمایندگی نواب به سبب احتمال تأثیر پذیرفتن از «مظاهر فریبنده دنیا» مخالفت کرده است. افزون بر این وی می‌دانست که نواب به سیادت خود مفتخر است، همه‌جا سیدمجبئی نواب صفوی می‌نویسد، سادات را پسرعمو می‌خواند و نیز نمایندگی مجلس هر چه که بود، لزوماً «ارتباط با اجانب و دوستی با دشمنان خدا» به شمار نمی‌رفت لذا به نظر می‌رسد ارادت نواب به «اخوان المسلمین» و تأیید و بزرگداشت آنان از سوی وی، موجب رنجش خاطر سیدهاشم که بینشی «ولایتی» داشت، شده است و تا به دست آمدن آگاهی‌های بیشتر می‌بایست به همین گمانه‌زنی‌ها بسنده کرد.

دفع الوقت

تردیدی نیست که این جدایی‌ها موجب تضعیف توان فدائیان اسلام شد و در فرجام نهایی آنان تأثیر داشت. فدائیان اسلام، مسلمان و رهبران آنها روحانی بودند همین‌ها توانستند با حمایت مردم، سیدحسین امامی قاتل کسروی را از مرگ و زندان برهانند، اگر حمایت مردمی همچنان از آنان باقی بود و اگر مرجعیت شیعه در آن زمان به طور جدی از آنان حمایت می‌کرد، فرجامی جز تیرباران شدن می‌داشتند. این جدایی‌ها در آن عدم حمایت‌ها موثر بود. باری، در واپسین ماه‌های حکومت دکتر مصدق، اگر چه نواب مستقیماً با دولت درگیر نبود اما نظارت مأموران مخفی شهربانی

بر فعالیت‌های فدائیان اسلام اوج گرفته بود. حجم اسناد به جا مانده از شش ماهه نخست سال ۱۳۳۲ نزدیک به دو برابر حجم اسناد مربوط به آن‌ها، متعلق به دوره زمانی دوساله شهریور ۱۳۳۲ تا شهریور ۱۳۳۴ است. نواب از یک سو این مراقبت‌ها از فدائیان اسلام را می‌دید و از سوی دیگر شاهد فعالیت شدید توده‌ای‌ها بود و می‌دید که تظاهرات خیابانی وابستگان به حزب توده با قدرت و شدت تمام ادامه دارد، کتاب نگهبان سحر و افسون با جوهر قرمز چاپ شده و در آن یکسره به روحانیت توهین کرده‌اند و می‌شنید که سرهنگ نادری رئیس اداره کارآگاهی شهربانی در گزارش به هیئت دولت، نشریات حزب توده را به عنوان نشریات موافق دولت ارزیابی کرده است و نتیجه می‌گرفت که این مصدق است که دست توده‌ای‌ها را در مخالفت با دین و روحانیت باز گذاشته و از این جهت بی‌تاب می‌شد. در مردادماه ۱۳۳۲ همسر دوم نواب درگذشت. گزارشگر شهربانی از سخنان نواب در آن ایام گزارشی به دست داده که طی آن نواب صفوی مرگ همسر خود را معلول حمله وقت و بی‌وقت مأموران مصدق و ترساندن خانم جعفری دانسته افزوده است: "صبح ۲۸ مرداد خود می‌خواستیم قیام کنیم. چون که دیگر تحمل جایز نبود و از دست توده‌ای‌ها داشتم دیوانه می‌شدم. در ختم عیالم استخاره با قرآن خدا کردم. استخاره فرمود که صبر کن که من هم صبر کردم که از جانب خداوند توده‌ای‌ها کوبیده شدند." دنباله این گزارش بیانگر موضع نواب نسبت به دولت زاهدی است. نواب بیان کرده که می‌دانسته این دولت "کمی بی‌دین" است و از علایم بی‌دینی دولت زاهدی این که "فکر مردم بیکار و گرسنه نیست، خمس و زکات را از مردم نرومند نمی‌گیرد که خرج فقرا و بیچاره‌ها بکند" اما "چون که با توده‌ای‌ها مبارزه می‌کند و مصدق‌ها را هم می‌کوبد، من فعلاً حرف ندارم و تماشا می‌کنم"^{۱۱۵}

اگر چه نواب به دلیل عدم مساعدت استخاره، بر ضد مصدق قیام نکرد اما برخی از روحانیان با این تحلیل که در صورت ادامه حاکمیت مصدق، کشور یکسره به دست توده‌ای‌ها خواهد افتاد از کودتا حمایت کردند، به تعبیر حجت‌الاسلام فلسفی روحانیان بین دو شر مخیر شدند یکی ادامه حاکمیت شاه و برقراری قانون اساسی مشروطه که مذهب رسمی کشور را شیعه اثنی‌عشری خوانده بود و دیگری پذیرش پیامد حتمی بقای دولت مصدق که حاکمیت یافتن توده‌ای‌ها بود و "واضح است در چنین شرایطی، روحانیان وظیفه داشتند بی‌طرف نمانند و از سلطنت مشروطه در مقابل فعالیت توده‌ای‌ها حمایت کنند."^{۱۱۶} این حمایت ابعاد عملی هم یافت، در خاندان طیب شهرت داشت که وی به درخواست روحانیان در کودتای ۲۸ مرداد به ایفای نقش پرداخت.^{۱۱۷} توضیح این نکته از آن رو حائز اهمیت است که نمایانگر موضع مستقل نواب است. اگر وی در روز ۲۸ مرداد، بر ضد مصدق قیام می‌کرد با آیت‌الله کاشانی، شیخ بهاء‌الدین نوری و سیدمحمد بهبهانی هم‌موضع بود و

طبیعی است که نمی‌توانست شش روز بعد از آن یعنی در تاریخ ۳۲/۶/۴ با صدور بیانیه‌ای که به زور فدائیان اسلام در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات چاپ شد اعلام کند: "شاه و نخست‌وزیر و هیئت حاکمه، تا در برابر حقایق قرآن تسلیم نگردیده، احکام حیات‌بخش اسلام را اجرا نکنند. قانونی نبوده رسمیت ندارند." در این بیانیه، نواب ضمن حمله شدید به حزب توده و دکتر مصدق "بزرگترین خیانت مصدق" را "تقویت عمال شوروی" دانست و با اشاره به قانون اساسی و ضرورت ترویج مذهب شیعه از سوی دولتمردان، خواست "قوانینی که مخالف احکام مقدس خداست و به غلط از مغزهای پوسیده گمراهانی تجاوز کرده لغو و ابطال گردیده به عمر کثیف منکرات و مفاسد خاتمه داده شود و در مرحله اولی مسکرات خانمانسوز و لختی و بی‌قیدی شرم‌آور زنان و موسیقی شهوت‌انگیز فضیلت‌کش و رقاصه‌خانه‌های جنایت‌بار و قوانین قضایی پوسیده اروپایی از میان برود و تعالیم عالی و احکام حیات‌بخش اسلام جایگزین آن‌ها گردد و با اجرای برنامه عالی اقتصادی اسلام، فقر و محرومیت اکثریت مردم مسلمان ایران و فواصل خطرناک طبقاتی پایان یابد تا شاه و هیئت حاکمه، قانونی و رسمی و خوشبخت و سعادت‌مند باشند..."^{۱۱۸} بدین گونه نواب پس از کودتای ۲۸ مرداد هم، همچنان بر مواضع و اصول خود استوار ماند و همچنان خواستار اجرای احکام اسلام شد. روشن است این موضع با موضع آیت‌الله کاشانی سازگار نیست که از جمله خطاهای مصدق را آن



شمرد که "دستور داد مجسمه‌های شاه سابق ایران را از جایگاه‌های عمومی بردارند در حالی که در فرانسه وقتی که مردم رژیم جمهوری را اعلام کردند مجسمه‌های ناپلئون را در جای خود نگاه داشتند."^{۱۱۹} ناگفته نماند که بخش اخیر سخن آیت‌الله کاشانی نشانگر آنست که از نظر وی به عنوان یک مجتهد وجود مجسمه‌های شاه سابق خلاف شرع نبوده است و سخن او در مورد ضرورت حفظ موارث ملی نشانگر روشن‌بینی و درخور نگرش می‌باشد، اما تفاوت موضع وی در مخالفت با مصدق و نحوه عمل دولت زاهدی، با موضع نواب نیز شایان توجه است.

گفته شده که پس از صدور این بیانیه، زاهدی چند تن را نزد نواب فرستاد و به وی پیشنهاد پذیرش وزارت فرهنگ کرد لیکن وی نپذیرفت^{۱۲۰} و البته کاری هم با دولت زاهدی نداشت. در آذرماه سال ۱۳۳۲ به تشویق دولت، نواب برای شرکت در مؤتمر اسلامی به اردن رفت و در آن‌جا درخشید. وی به هنگام بازدید از بیت‌المقدس مرز حائل بین بخش متعلق به اردن و بخش اشغال‌شده آن را کنار زد و با شرکت‌کنندگان در مؤتمر وارد سرزمین اشغال‌شده شد و در مسجد مخروطی‌ای که در آن نزدیکی بود نماز خواند. همه بدو اقتدا کردند و پس از بازگشت به بخش اردنی، احمد سوکارنو که بعدها رئیس جمهور اندونزی شد گفت: "این مسلمان، پسر پیغمبر فکر نکرد اگر یک سرباز اسرائیلی، با مسلسل‌هایی که دستشان بود، ماشه را می‌چکاند، همه ما هم کشته شده بودیم، چون به سرزمین اشغالی قدم گذاشته بودیم؟" نواب در پاسخ او گفت "اتفاقاً آرزویم این بود که در اینجا شهید بشویم" و توضیح داد که ما نماینده ملت‌های مسلمان هستیم و اکنون که دولت‌های منطقه مزدور بیگانگان هستند، شاید با شهادت ما ملت‌های مسلمان از خواب بیدار شده بر ضد اشغالگران قیام می‌کردند."^{۱۲۱}

نواب در این سفر با ملک‌حسین دیدار کرده بدو پند داد، به سوریه و لبنان نیز مسافرت کرد و به عراق بازگشت و پس از تأمین مخارج سفر، به دعوت اخوان‌المسلمین به مصر رفت. سخنرانی وی در دانشگاه فواد قاهره با هجوم مأموران دولت مصر به هم ریخت و نواب دستگیر شد اما پس از آگاهی مسئولان دولت مصر از ماهیت ضداستعماری فعالیت‌های وی، آزاد شد و چند روز دیگر به عنوان میهمان آن دولت، در مصر ماند و سپس به ایران بازگشت.^{۱۲۲}

دوره آخر

نواب در ایران به تبلیغات دینی خود ادامه داد. می‌خواست در دوره ۱۸ نماینده مردم قم گردد تا از مصونیت پارلمانی سود جوید ولی از انجام این کار منصرف شد و دیگر در عرصه سیاسی حضوری پررنگ نداشت تا این که به سال ۱۳۳۴ مسئله پیوستن ایران به پیمان نظامی سنتو با

شرکت عراق و ترکیه و پاکستان و عضویت امریکا و انگلیس پیش آمد. نواب احساس خطر کرده دست به کار شد، اعلامیه‌ای صادر کرد و طی آن نوشت که "مصلحت مسلمین دنیا پیوستن و تمایل به هیچ‌یک از دو بلوک نظامی جهان و پیمان‌های دفاعی نبوده، باید برای حفظ تعادل نیروهای دنیا و استقرار صلح و امنیت یک اتحادیه دفاعی و نظامی مستقلی تشکیل دهند." همچنین از طریق تیمور بختیار فرماندار نظامی قدرتمند تهران، برای شاه پیغام فرستاد که به این پیمان نپیوندد. اما تلاش‌های او به جایی نرسید و لذا بر آن شد تا با ترور حسین علا نخست‌وزیر وقت مانع انجام این کار شود. مظفرعلی ذوالقدر برای ترور علا انتخاب شد وی روز ۲۵ آبان همان سال حسین علا را که برای شرکت در مجلس ختم مصطفی کاشانی، فرزند آیت‌الله کاشانی، به مسجد شاه آمده بود، هدف تیر سلاح خود قرار داد. علا زخمی سطحی برداشت و با سر باندپیچی شده برای امضای پیمان به عراق رفت، ذوالقدر دستگیر شد و فدائیان اسلام تحت تعقیب قرار گرفتند. یک هفته بعد در نخستین روز آذرماه، نواب صفوی و سیدمحمد واحدی دستگیر شدند. سیدعبدالحسین واحدی و اسدالله خطیبی نیز که به اهواز رفتند تا در آبادان یا بغداد به ترور علا بپردازند دستگیر گردیدند. روز ۶ آذر ۱۳۳۴ خلیل طهماسبی هم دستگیر شد و از بین نزدیکان نواب صفوی تنها عبدخدایی، به شیوه‌ای معجزه‌آسا از دستگیری مصون ماند. وی نیز یک سال بعد دستگیر و به تحمل ۸ سال زندان محکوم شد.

نواب و یارانش زیر شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفتند و در دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر نظامی به اعدام محکوم شدند و با رد فرجام‌خواهی آنان، دو روز پس از اعلام رأی دادگاه تجدیدنظر، نواب صفوی، خلیل طهماسبی، سیدمحمد واحدی و مظفرعلی ذوالقدر تبرارانش شدند (۲۷ دی‌ماه سال ۱۳۳۴). پیشتر نیز سیدعبدالحسین واحدی از سوی عمال شاه به قتل رسیده بود.^{۱۳۳}

به رغم آزار و شکنجه وحشتناک روحی و جسمی بر نواب و یاران وی، او حاضر به سازش با شاه نشد و در همان زندان، به مادرش گفت: "اگر من بخواهم با این محمدرضای پدروخته سازش کنم، جایم این‌جا نیست ولی مرگ با عزت خیلی بهتر از زندگی با ذلت است. من تا آخرین نفس علیه دشمنان خدا خواهم جنگید."^{۱۳۴} به گفته علی بهاری یکی از فدائیان اسلام، که در همان روزها در زندان بود و هم‌پرونده نواب به شمار می‌رفت، در آخرین روز دادگاه تجدیدنظر (۲۵/۱۰/۳۴) و در هنگامی که نواب صفوی "با یک دنیا هیجان و احساس مشغول دفاع از آرمان‌های اسلامی خود بود، ناگهان سرلشکر مجیدی رئیس دادگاه سخن او را قطع کرده و پرسید: آقای نواب صفوی اگر چنانچه همین امروز شما را آزاد کنیم از فردا چه خواهید کرد، شهید نواب صفوی بدون هیچ‌گونه درنگ و تأملی با صدای بلندتری پاسخ داد، به جدم همان وظایف شرعی خود را دنبال خواهم

کرد.^{۱۲۵} مفهوم این جمله برای سرلشگر محمدتقی مجیدی روشن بود. نواب با احساس وظیفه شرعی دستور انجام ترورهای پیشین را داده بود و با بیان این جمله نشان داد که در صورت آزادی، چنانچه باز احساس وظیفه کند به ترور دست خواهد زد. ناگفته نماند که این سرلشگر محمدتقی مجیدی پیشتر رئیس دادگاه بدوی نظامی رسیدگی کننده به اتهامات افسران دستگیر شده عضو سازمان نظامی حزب توده بود وی که رئیس دادگاه تجدید نظر فدائیان اسلام نیز بود و حکم اعدام چهار تن از آنان را تأیید کرد، پس از پیروزی انقلاب اسلامی تأکید بر آن است که از نظر وی تلگراف آیت‌الله بروجردی مدافعات وی در دادگاه انقلاب اسلامی تأکید بر آن است که از نظر وی تلگراف آیت‌الله بروجردی به شاه، پس از کودتای ۲۸ مرداد، دلیل بر تأیید مشروعیت حکومت شاه و قوانین موجود کشور بوده و به استناد همان قوانین وی فدائیان اسلام را محاکمه و محکوم به اعدام نموده است. او در دادگاه همچنان بر این باور خود تأکید می‌کرد که "فدائیان اسلام آدمکش بودند و مملکت را به هرج و مرج کشانده بودند."^{۱۲۶}

تلگراف مورد استناد مجیدی چنین بود: "حضور مبارک اعلیحضرت همایونی خلدالله ملکه، طهران-تلگراف مبارک که از رم مخابره فرموده بودید و میشر سلامت اعلیحضرت همایونی بوده موجب مسرت گردید. نظر به آن که تصمیم، مراجعت فوری بوده، جواب تأخیر شد. امید است ورود مسعود اعلیحضرت به ایران، مبارک و موجب اصلاح مفاسد دینیه و عظمت اسلام و آسایش مسلمین باشد. حسین طباطبائی بروجردی."^{۱۲۷}

پرسش‌های بی‌پاسخ

گذشته از مدعای مجیدی، این نکته مهمی است که در بازجویی‌های فرمانداری نظامی از نواب نیز طرح شده است. آنان بارها از نواب پرسیدند که چرا اعمال وی به عنوان یک مسلمان، مورد تأیید مرجعیت شیعه نیست. اصغر عمری یکی دیگر از هم‌پرونده‌های نواب توضیح داده که در دادگاه نیز این پرسش طرح می‌شد و "شاید به خاطر همین مسئله بود که "شهید نواب، در یک جلسه [به مدت] دو ساعت دلایل عدم توجه مرجعیت به فدائیان اسلام را بیان نمود."^{۱۲۸} گذشته از مندرجات جرایم، متن اصلی صورت جلسات دادگاه در دست نیست و نمی‌دانیم نواب در این مورد چه گفته است. شنیده شده که در بازجویی‌های فرمانداری نظامی در پاسخ به پرسشی مشابه، نواب صفوی آیت‌الله بروجردی را همچون فرمانده یک لشکر و خویشتن را چون سربازی وانمود کرده با این مثال، بین وظایف فرمانده و سرباز فرق گذاشته دوگانگی عمل خویش با عمل آیت‌الله بروجردی را توجیه کرده است. اما به این شنیده‌ها تا چه حد می‌توان اعتماد نمود؟ واقعیت محض این است که

تکاپوهای سیاسی فدائیان اسلام موجب پدید آمدن چندین هزار برگ سند گردید. این اسناد در دادگستری، دادرسی ارتش، شهربانی کل کشور، مرکز اسناد ریاست جمهوری، مرکز اسناد انقلاب اسلامی و سازمان اسناد ملی ایران پراکنده‌اند و تا آن‌جا که آگاهی حاصل است جز برخی اسناد مربوط به قتل رزم‌آرا، مابقی چاپ نشده مانده‌اند. تحولات سیاسی ایران در پی وقوع انقلاب اسلامی موجب شد که برخی از اسناد مهم مربوط به فدائیان اسلام در اختیار خانواده برخی از اعضای آن قرار گیرد و سوگمندانه برای همیشه از دسترس صاحبان اصلی اسناد یعنی مردم ایران خارج گردد. اما مشکل پژوهش در مورد فدائیان اسلام تنها معلول عدم دسترسی به اسناد مربوط به آن‌ها نیست. نگارنده نزدیک به پنج هزار برگ سند مربوط به آنان در دادگستری و اداره اطلاعات شهربانی را مورد بررسی قرار داده است^{۱۹} و می‌داند که پاسخ بسیاری از پرسش‌های مربوط به فدائیان در بین آن‌ها نیست. اتهامات مربوط به مواضع نواب صفوی در دوران پایانی حکومت دکتر مصدق، یعنی تحولاتی که به رهایی او و همراهانش از زندان و در ادامه این دگرگونی چنان که اشاره شد به تشتت و تفرقه‌ای فزاینده در صفوف فدائیان منجر گردید، مواضع وی در دوران حکومت زاهدی، ترور هژیر، پیوند با جبهه ملی و صحت و سقم مدعای فدائیان درباره قرارداد منعقد شده با آنان پیش از ترور رزم‌آرا، رابطه فدائیان اسلام با مرجعیت شیعی، علل جدایی بسیاری از اعضای مؤثر از نواب.



نقش و جایگاه سیدعبدالحسین واحدی در آن گروه، دیدار نواب با شاه، پیوند با اخوان المسلمین و... از جمله پرسش‌های مهمی هستند که دسترسی به پاسخ آن‌ها دشوار است و برای یافتن پاسخ آن‌ها می‌بایست به خاطرات اعضای بازمانده متکی بود، اما این خاطرات نیز کاستی‌های ویژه خود را دارند و در بسیاری از مواقع حفظ حرمت درگذشتگان مانع از آن شده که واقعیت تاریخی بازگو شود. افزون بر این، اقتدار سیاسی فدائیان اسلام در پیروزی انقلاب اسلامی و مهم‌تر از آن تحولات سالیان اخیر و اقدامات و بیانیه‌های گروه مجعول فدائیان اسلام ناب محمدی شاخه مصطفی نواب، موجب استحاله ماهیت پژوهش در مورد فدائیان اسلام از موضوعی تاریخی به پدیده‌ای سیاسی شده و بر دشواری کار افزوده است.

از این جملات معترضه که بگذریم زبده کلام درباره پیوند فدائیان اسلام با آیت‌الله بروجردی این است که رابطه آنان با مرجع شیعه رابطه‌ای بس پیچیده بود. در سال ۱۳۲۹ در پی سخنرانی آیت‌الله بروجردی، طرفداران فدائیان اسلام در حوزه علمیه قم مورد ضرب و جرح قرار گرفتند و رابطه آنان با آیت‌الله بروجردی چندان بد شد که شایعه قصد آنان برای ترور آیت‌الله بروجردی در اسناد موجود بازتاب یافت، اما در سال ۱۳۳۴ نواب در بازجویی‌های به عمل آمده در فرمانداری نظامی وجوهای شرعی داده شده از سوی آیت‌الله بروجردی را جزء منابع مالی گروه خود شمرد و گفته شده که پیشتر در همان سال چون آیت‌الله بروجردی در اعتراض به سستی حکومت پهلوی در مبارزه با بهائیان، قصد هجرت از قم به نجف نمود، نواب با این عمل مخالفت کرده به پیروان خویش دستور داد که تا وقتی مخالفت مردم کارساز می‌افتد و ایشان را از این قصد منصرف می‌سازد کاری نکنند و چنانچه مردم موفق نشدند، وارد میدان گردند. بدین گونه می‌توان گفت که رابطه آنان با آیت‌الله بروجردی فراز و نشیب داشت، اما در سال ۱۳۳۴ نسبتاً حسنه بود و چنانچه مقام مرجعیت در حمایت از آنان به طور جدی وارد صحنه می‌شد - همان گونه که در مورد آیت‌الله کاشانی چنین کرد- فدائیان اسلام فرجامی دیگر می‌داشتند. البته آیت‌الله بروجردی نیز معظورات ویژه خویش را داشت. وی به عنوان مرجع علی‌الاطلاق شیعی نمی‌توانست به شیوه‌ای آشکار از گروهی حمایت کند که مشی عملی آن‌ها را نمی‌پسندید و در مورد عملکرد آنان ابهامات بسیار داشت. آیت‌الله محمدباقر سلطانی طباطبایی در انتقاد از عملکرد فدائیان اسلام از قول آیت‌الله بروجردی فرموده‌اند: "آخر دعوت به اسلام و مبارزه برای اسلام که بدین صورت نیست. با تهدید و غصب اموال مردم که نمی‌شود مبارزه کرد" البته ایشان افزوده‌اند که آیت‌الله بروجردی "هرگز احتمال کشتن آنان را نمی‌داد، لذا می‌فرمود نیازی به اقدام نیست."^{۱۳}

ارزیابی کارنامه فدائیان اسلام

تردید نیست که نواب صفوی، خلیل طهماسبی و برادران واحدی مسلمانانی دین‌باور و عامل به احکام شرع بودند. در بین اینان نواب صفوی ویژگی‌های بسیار داشت. کاریزمای شخصی او فدائیان اسلام را گردآورد و به اقداماتی چند واداشت. او شجاع، متصلب در عقیده و بسیار ساده‌زیست بود و چون خود را وقف تحقق اهداف خویش ساخت، درآمد چندانی نداشت و آنچه هم به دست می‌آورد و یا بدو هدیه می‌شد به فقیران می‌بخشید. او توقع بهره‌وری مادی از مبارزات خویش نداشت و در بیشتر ایام عمر مقروض بود و به گاه مرگ چندین هزار تومان بدهی داشت. خرج سفر وی به اردن و مصر نیز در میان یارانش سرشکن و این‌گونه تأمین شد. خلوص وی و انگیزه‌های دینی وی مورد تردید قرار نگرفته است، اما با شیوه عمل او حتی در همان زمان فعالیت، مخالفت‌هایی ابراز شد. فدائیان اسلام اقدامات خود را دفاع از کیان اسلام و مسلمین می‌خواندند اما این نام‌گذاری، تغییری در این واقعیت نمی‌دهد که شیوه عمل آنان، ترور فردی بود. آنان برای دستیابی به خواسته‌های خود این شیوه را برگزیدند و شخصیت فرد مورد تهدید، تأثیری در تصمیم آنان نداشت. حجت‌الاسلام فلسفی می‌گوید که چون از پذیرش خواسته فدائیان اسلام برای اعتراض به دولت مصدق به سبب دستگیری و زندانی ساختن نواب صفوی خودداری نمود، از سوی آنان تهدید شد که او را خواهند کشت.^{۱۳۱} فدائیان اسلام البته این تهدید را عملی نساختند اما اقدام به تهدید فلسفی نشانگر دلبستگی فدائیان به ترور به عنوان وسیله دستیابی به خواسته‌هاست. این شیوه فدائیان اسلام در همان زمان فعالیت آنان از سوی شمس قنات آبادی نقد شد. پس از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و تیراندازی به شاه و دستگیری آیت‌الله کاشانی، قنات آبادی مخفی شد. در دوران اختفا شبی با نواب صفوی روبرو شد و چون ضمن صحبت با وی، نواب درصدد اثبات حلیت تروریسم به نام اسلام برآمد^{۱۳۲} به وی اعتراض کرد و در پاسخ بیانات نواب به او گفت: "شاه‌بیت سخنان تو این است که وقتی عده‌ای دشمن اسلام بر مسلمین مسلط بودند و مسلمان‌ها نتوانستند از دشمنان دین و جامعه اسلامی دفع شر کنند، تروریسم از لحاظ اسلام تجویز می‌شود. من اولاً باز هم از تو سؤال می‌کنم که دلیل این تجویز متکی به قرآن و اخبار احادیث چیست و در ثانی از تو می‌پرسم آیا هیچ‌وقت از ابتدای بعثت پیامبر که مسلمانان بسیار اندک بودند و کفار و مشرکین بسیار زیاد و مسلط بر جان و مال و ناموس مسلمین، برای اسلام وقتی بدتر سراغ داری؟ گفت: خیر. گفتم: چرا پیغمبر از مردان اسلامی که واقعاً حاضر بودند در راه اسلام شهید گردند نخواست که سران کفار و مشرکین از قبیل بولهب و بوجهل و ابوسفیان را ترور نمایند؟ [به] علاوه حکومتی شریک‌تر و ناپاک‌تر از بنی‌امیه در دنیای اسلام سراغ داری؟ گفت: خیر. گفتم چرا ائمه اطهار برای نجات مسلمین و

جامعه اسلامی کسی را مأمور ترور سران بنی‌امیه ننمودند؟ گفت: پیغمبر در جنگ احد و بدر و احزاب جنگید و حسین علیه‌السلام در مقابل یزید قیام کرد. گفتیم: پسرعمو! صحبت ترورسیم، کشتن دیگری در حال بی‌خبری است نه حرف جنگ و مبارزه روبرو و نبرد شرافتمندانه^{۱۳۲}

اگر چه در سخنان قنات آبادی، موارد شایان تأمل هست و عدم توسل امامان شیعه به شیوه ترور در برابر خلفای جائر اموی از مسلمات تاریخ است لیکن جای شگفتی است که نواب صفوی به موارد ترور سران مخالفان به فرمان پیامبر استناد نکرده است. در سیره نبوی چندین مورد هست که پیامبر به یاران خود دستور ترور (فتک) سران مخالفان از جمله یهودیان را داده است و کعب بن اشرف، ابوعفک و عصماء بنت مروان از جمله کسانی می‌باشند که مسلمانان آنان را به شیوه‌ای ناگهانی و در غیر میدان جنگ کشته‌اند.^{۱۳۳} امامان شیعی نیز گاه فرمان به قتل غلات داده‌اند و آن‌گونه که سعد بن عبدالله بن ابی‌خلف قمی خبر می‌دهد امام هادی علیه‌السلام حکم به قتل فارس بن حاتم قزوینی فرمود و این فرمان اجرا شد.^{۱۳۴} درست است که برخلاف پیامبر و امام، نواب از عصمت برخوردار نبود و نمی‌توانست اعمال گروه خود را مشابه فرامین پیامبر دانسته، موجه سازد، اما دست کم می‌توانست به قنات آبادی نشان دهد که سخن او در مورد عصر حضور معصوم در جامعه دقیق نیست. نواب چنین نکرد اما سخن قنات آبادی را هم نپذیرفت و اقدام فدائیان اسلام به ترور رزم‌آرا، فاطمی و حسین علا گواه مدعای ماست. از سوی دیگر دانسته نیست که چرا قنات آبادی به سخن منسوب به پیامبر یعنی الاسلام قیدالفتک^{۱۳۵}، عمل مسلم بن عقیل که به زعم توانایی از کشتن عبیدالله بن زیاد در خانه هانی بن عروه خودداری نمود، محکومیت ابن جرموز به سبب قتل زبیر^{۱۳۶} و نفی عملکرد خوارج از نظر فریفتن استناد نکرد. از گفتگوی آن دو تن و مستندات احتمالی هر یک برای اثبات مدعای خود که بگذریم این گفتگو به سبب طرح رویارویی عملی مسلمانان معتقد، با حکومت قانون ولو قانون شرعی- نیز حائز اهمیت است. جدا از تفاوت نظر مسلمانان در تعیین "حکم‌الله" از آن‌جا که تشخیص مصداق بر عهده هر مسلمانی است، به لحاظ نظری این رویارویی اجتناب‌ناپذیر است و به نظر نمی‌رسد که تا کنون راهی برای رفع این تعارض ارائه شده باشد.

گذشته از بحث در مورد درستی یا نادرستی شیوه عمل فدائیان اسلام، باید اذعان نمود که ترورهای انجام شده از سوی فدائیان اسلام به هدف آنان که محقق ساختن اجرای احکام اسلام در سراسر کشور بود، چندان یاری نرساند. از ترور کسروی بگذریم که عملاً سودی نداشت، نه اندیشه‌های کسروی با این ترور نابود شد و نه سخنانی مشابه سخنان وی بعدها گفته نشد. ترور هژیر و رزم‌آرا به حاکمیت جبهه ملی منجر گردید که قصد اجرای احکام اسلامی را نداشت و

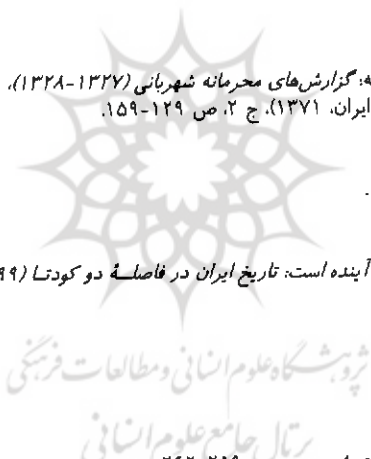
فدائیان اسلام عملاً به صورت نردبانی درآمدند که ملبون از طریق آنان به اریکه قدرت راه یافتند. دو ترور دیگر آنان نیز به جایی نرسید و در صورت موفقیت و نیز تحقق قصد آنان برای به قتل رساندن زاهدی، دکتر امینی و جمال امامی - آن گونه که در دادخواست دادستان آمده - چیزی تغییر نمی یافت. در عرصه اجتماعی نیز شیوه عمل فدائیان راه به جایی نمی برد. غرض از شیوه آنان در عرصه اجتماعی، توصیه هایی از این گونه است که سید عبدالحسین واحدی در سخنرانی مورخ دوم خرداد ۱۳۳۲ خود در مسجد جامع ارائه داد و از سوی مأمور مخفی شهربانی چنین گزارش شده است: "در راه شخصی نامه ای به من داده و شکایت نموده است که مردم به طور علنی روزه خواری می کنند و سپس حملات سختی به مقامات انتظامی و دولت نمود و گفت فقط مأمورین شهربانی و فرمانداری نظامی می توانند عده ای پلیس مخفی و سرباز و افسر به خانه خدا بفرستند تا شخص مسلمانی که جهت هدایت مردم سخن می گوید، گفته های او را مو به مو یادداشت کرده و پرونده قطوری برای او بسازند ولی نمی توانند جلوی این فجایع را بگیرند. ای ملت مسلمان من به شما دستور می دهم که چنانچه دیدید شخصی روزه خواری می کند او را به قصد کشت بزنید و بکشید و به زندان بروید و حتی اگر نخست وزیر هم روزه خورد با مشت چنان به مغزش بزنید که کله اش خورد شود و از هیچ کس هم باکی نداشته باشید و سپس حمله سختی به رئیس تبلیغات نموده و گفت به این مردیکه قرتی بگویند چنانچه برنامه موسیقی را از رادیو حذف نکنند جلوی اداره اش او را شلاق می زنیم حالا حساب کار خودش را بکند..."

اگرچه فدائیان اسلام سرکوب و به جوخه های اعدام سپرده شدند ولی این امر مانع از آن نشد که یاد و خاطره آنان از ذهن مردم مسلمان حذف شود. آرمان آنان برای ایجاد حکومت اسلامی باقی ماند و اگرچه گروه فدائیان اسلام در پی حذف فیزیکی نواب صفوی، با اعمال زور از صحنه سیاسی ایران حذف شد اما کمتر از ربع قرن بعد، انقلاب اسلامی به وقوع پیوست و نظام حکومتی نشأت گرفته از آن، تحقق بخشیدن به خواست اصلی نواب صفوی یعنی اجرای احکام اسلامی را وجهه همت خویش ساخت و در این راه به گونه ای عمل کرد که حمید عنایت پس از بحث خود در مورد فدائیان اسلام آن هم به گونه ای که حاکی از نظر وی مبنی بر تداوم موجودیت آنان از سال ۱۳۳۴ تا سال ۱۳۵۷ است نتیجه گرفت: "فلسفه حقوقی رژیم انقلابی جمهوری اسلامی ایران را تا حد زیادی می توان به حساب برداشت فدائیان از عدالت اسلامی گذشت."^{۱۳۷} در صورت موافقت با نتیجه گیری عنایت، مواجهه با حضور و نمود تعارض پیش گفته - تعارض عملی با حکومت قانون - در عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دور از انتظار نیست.

یادداشت‌ها

- ۱- بنگرید به: *فدائیان اسلام: تاریخ، عملکرد، اندیشه*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵)، ص ۳۶. از این پس از این منبع که واجد یادداشت‌های نواب صفوی درباره دوران اولیه فعالیت فدائیان اسلام - تا پیش از روی کار آمدن دولت مصدق- است با عنوان "خسروشاهی" یاد خواهیم کرد. آن یادداشت‌ها نخست در مجله *خواندنیها* و به نام سیدمحمد واحدی به چاپ رسید. اما بی‌گمان تقریر نواب صفوی است.
- ۲- بنگرید به: رضا گلسرخی، *فدائیان اسلام: آغازگر جنبش مسلحانه در ایران*، اطلاعات، شماره ۱۵۸۴۳ (دوشنبه ۱۰/۲/۵۸)، ص ۴.
- ۳- بنگرید به: سروش، سال سوم، شماره ۱۳۰ (شنبه ۲۶ دی‌ماه ۱۳۶۰)، ص ۴۱. سخن آقای میرلوحی برادر نواب سیدحسین خوش‌نیت، سیدمجتبی نواب صفوی، *اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت او* (تهران: از انتشارات منشور برادری، اسفندماه ۱۳۶۰)، ص ۱۴.
- ۴- تغییر آبراهامیان در این مورد درست نمی‌نماید. وی تغییر نام خانوادگی را واجد مفهوم نمادین "اعلام وحدت با بنیانگذاران نخستین دولت شیعی در ایران" دانسته است و حال آن که نه صفویه نخستین دولت شیعی در ایران بود و نه این تغییر عنوان به هنگام اعلام تشکیل گروه فدائیان اسلام صورت گرفت. بنگرید به: پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی، محمدابراهیم فتاحی (تهران: نشر نی، ۱۳۷۷)، ص ۳۱۸.
- ۵- بنگرید به: محمدباقر امیدی، "خاطراتی کوچک از بزرگ‌مرد مرحوم نواب صفوی"، منشور برادری، دوره جدید، شماره ششم (۲۸ مرداد ۱۳۵۸)، ص ۱ و ۳، شماره هفتم (شنبه ۱۲ آبان‌ماه ۱۳۵۸)، ص ۱ و ۳؛ شماره هشتم (شنبه ۲۶ آبان‌ماه ۱۳۵۸)، ص ۱ و ۴.
- ۶- بنگرید به: سروش، ص ۳۸.
- ۷- پیشین، همان جا.
- ۸- بنگرید به: رضا گلسرخی، همان، همان جا.
- ۹- سخن جناب آقای محمد مهدی عبدخدایی، جمعه ۱۹/۶/۷۸.
- ۱۰- بنگرید به: سروش، ص ۳۸.
- ۱۱- بنگرید به: خوش‌نیت، همان، ص ۱۷.
- ۱۲- بنگرید به: *ناگفته‌ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی*، پاریس. پائیز ۱۳۵۷/۱۹۷۸. به کوشش محمود مقدسی. مسعود دهشور، حمیدرضا شیرازی (تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۰)، ص ۲۰-۲۱.
- ۱۳- عراقی، همان، ص ۱۷-۱۹. همین به نقل از عراقی در نوشته‌های زیر هم راه یافته است: سیدعلیرضا سیدکباری، *نواب صفوی سفیر سحر* (تهران: معاونت پژوهشی سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲)، ص ۳۰-۳۲؛ *نواب صفوی طلایه دار تشکیل حکومت اسلامی*، *یادآثارالحسین*، سال ششم، شماره ۶۱ (شهریور ۱۳۷۸)، ص ۲۸.
- ۱۴- بنگرید به: سروش، ص ۳۸.
- ۱۵- بنگرید به: خسروشاهی، همان، ص ۵۸.
- ۱۶- بنگرید به: ۱۵ خرداد، سال پنجم، شماره ۲۴ (زمستان ۱۳۷۵)، ص ۱۹۵؛ گلسرخی، همان، همان جا.
- ۱۷- بنگرید به: سروش، ص ۳۸.
- ۱۸- ۱۵ خرداد، همان جا. سخن سرکار خانم احتشام‌رضوی همسر وی. مرحوم گلسرخی استاد نواب را مرحوم آیت‌الله سیدعبدالله شیرازی می‌داند و می‌افزاید که نواب با یکی از فرزندان ایشان هم‌درس و هم‌مباحثه بود و این سخن بیشتر پذیرفتنی است. اما تصریح خانم احتشام‌رضوی را هم نمی‌توان نادیده گرفت. همسر نواب همچنین بیان داشته که نواب در نجف در آغاز در منزل عموی خود که یکی از مجتهدان بود اقامت داشت و برای تأمین معاش به عطر فروشی روی آورد.
- ۱۹- بنگرید به: علی دوانی، *نهضت روحانیون ایران* (تهران)، ج ۲، ص ۱۹۵.
- ۲۰- بنگرید به: احمد کسروی، *شیعیگری* (تهران: کتابخانه پایدار، ۱۳۷۸)، ص ۸۰. احمد کسروی، *الشیعه والتشیع*، انتشارات باهاماد آزادگان، ۱۳۲۳.
- ۲۱- همو، *الفسران ما* (تهران، ۱۳۲۳)، ص ۷۶.
- ۲۲- بنگرید به: سروش، ص ۲۶.
- ۲۳- دوانی، همان، ص ۱۹۶.
- ۲۴- سروش، ص ۳۸.
- ۲۵- بنگرید به: خسروشاهی، همان، ص ۳۹-۴۰.
- ۲۶- بنگرید به: مهدی سراج انصاری، *شیعه چه می‌گوید*، با اصلاحات و تجدید نظر از سیدهادی خسروشاهی (قم): کتابفروشی بنی‌هاشمی تبریز، رمضان ۱۳۸۵ (ق)، ص ۳۱.
- ۲۷- بنگرید به: *خاطرات شمس قنات‌آبادی*، سیری در نهضت ملی شدن صنعت نفت (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸)، ص ۱۱۶-۱۱۷.
- ۲۸- بنگرید به: خوش‌نیت، همان، ص ۱۹، تاریخ حمله به کسروی در خاطرات فدائیان اسلام، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۴ نوشته شده که به احتمال زیاد نادرست است بنگرید به: خسروشاهی، همان، ص ۴۳.

- ۲۹- خسروشاهی، همان، ص ۴۴.
- ۳۰- بنگرید به: محسن روستایی، غلامرضا سلامی؛ اسناد مطبوعات ایران (۱۳۳۰-۱۳۳۲) (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۷)، ج ۲، ص ۲۸۶.
- ۳۱- خسروشاهی، همان، ص ۵۱.
- ۳۲- بنگرید به: مجله ترقی، شماره ۱۶۶ مورخ ۲۷ اسفند ۱۳۲۴. اما نظر پزشک قانونی این بود که جراحات برادران امامی "به وسیله آلت برنده" به وجود آمده است نه گلوله. بنابراین گزارش مجله پذیرفتنی نیست.
- ۳۳- خسروشاهی، همان، ص ۵۴-۵۵.
- ۳۴- سروش، ص ۳۸.
- ۳۵- پیشین، ص ۴۵.
- ۳۶- شمس فئات آبادی نیز از شیخ محمد تهرانی به عنوان محرک نواب در قتل کسروی یاد کرده است. بنگرید به: خاطرات شمس و...، ص ۱۱۶.
- ۳۷- سروش، ص ۴۲.
- ۳۸- مجله ترقی، شماره ۱۶۶ ۲۷ اسفند ۱۳۲۴.
- ۳۹- خسروشاهی، همان، ص ۵۶.
- ۴۰- خاطرات شمس و...، ص ۲۷۵-۲۷۶.
- ۴۱- خوش‌نیت، همان، ص ۲۵.
- ۴۲- خسروشاهی، همان، ص ۵۷-۵۸.
- ۴۳- پیشین، ص ۵۸-۶۶.
- ۴۴- همان، ص ۶۶-۷۱.
- ۴۵- پیشین، ص ۷۱-۷۲.
- ۴۶- همان، ص ۱۱۱.
- ۴۷- برای کسب آگاهی بیشتر بنگرید به: گزارش‌های محرمانه شهرداری (۱۳۲۷-۱۳۲۸)، به کوشش مجید تفرشی، محمود طاهر احمدی (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱)، ج ۲، ص ۱۲۹-۱۵۹.
- ۴۸- خسروشاهی، همان، ص ۷۷.
- ۴۹- پیشین، ص ۲۹۲.
- ۵۰- خاطرات شمس و...، ص ۱۰۷-۱۰۸.
- ۵۱- خسروشاهی، همان، ص ۵۹.
- ۵۲- سروش، ص ۵۱-۵۲.
- ۵۳- بنگرید به: جامی، گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله دو کودتا (۱۳۹۹-۱۳۳۴) (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۶۴)، ص ۵۴۲-۵۴۷.
- ۵۴- بنگرید به: ناگفته‌ها، ص ۳۹.
- ۵۵- خسروشاهی، همان، ص ۹۲.
- ۵۶- خاطرات شمس و...، ص ۱۳۰.
- ۵۷- پیشین، ص ۱۴۲.
- ۵۸- همان، ص ۱۴۲-۱۴۶.
- ۵۹- خسروشاهی، همان، ص ۹۸؛ خاطرات شمس و...، ص ۲۵۹-۲۶۲.
- ۶۰- تفرشی، طاهر احمدی، همان، ج ۱، ص ۲۷۹.
- ۶۱- بنگرید به: محمدناصر صولت قشقایی، سال‌های بحران، به تصحیح نصرالله حدادی (تهران: رسا، ۱۳۶۶)، ص ۵۳.
- خاطرات دوشنبه چهارم اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۹.
- ۶۲- سخن جناب آقای عبدخدایی، دوشنبه ۷۷/۱۱/۲۶.
- ۶۳- ناگفته‌ها، ص ۵۰-۵۳.
- ۶۴- خوش‌نیت، همان، ص ۴۹.
- ۶۵- بنگرید به: خاطرات و مبارزات شهید محلاتی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶)، ص ۳۰.
- ۶۶- گزارش محرمانه اداره کار آگاهی، شماره ۲۸۶۶/۷۹۰۶/۱۱/۳۱۱، تاریخ ۲۹/۳/۱۷.
- ۶۷- خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، ص ۳۱.
- ۶۸- گزارش‌های شماره ۲۰۲ مورخه ۲۹/۳/۲۲ و ۲۳۳ مورخه ۲۹/۴/۸ شهرداری قم، رونوشت این گزارش‌ها در سازمان اسناد ملی ایران نگهداری می‌شود.
- ۶۹- خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، ص ۳۲.
- ۷۰- بنگرید به: یاد، سبال دوم، شماره پنجم (زمستان ۱۳۶۵)، ص ۵۱. خاطره آقای معادیخواه به نقل از استاد سیدجلال‌الدین آشتیانی.
- ۷۱- خسروشاهی، همان، ص ۱۰۵.



- ۷۲- همان، ص ۱۰۶-۱۰۷.
- ۷۳- پیشین، ص ۱۱۰.
- ۷۴- *خاطرات شمس ...*، ص ۱۶۸-۱۷۳.
- ۷۵- پیشین، ص ۱۷۴-۲۰۹. صفحات ۲۰۵ تا ۲۰۷ از نظر شناخت تفاوت مواضع فئات آبادی و فدائیان اسلام در مورد اجرای احکام اسلام شایان توجه است.
- ۷۶- در مورد قصد رزم آرا برای کودتا بنگرید به: صولت قشقای. همان، ص ۱۵۲؛ *ناگفته‌ها*، ص ۷۲.
- ۷۷- خسروشاهی، همان، ص ۱۱۲.
- ۷۸- پیشین، ص ۱۱۳.
- ۷۹- *ناگفته‌ها*، ص ۷۲.
- ۸۰- پیشین، ص ۷۲-۷۵، خسروشاهی، همان، ص ۱۱۴.
- ۸۱- *ناگفته‌ها*، ص ۷۶-۷۷.
- ۸۲- *خاطرات شمس ...* صص ۲۱۷، ۲۵۱، ۲۷۵.
- ۸۳- خسروشاهی، همان، ص ۸۸-۸۹، ۱۱۸.
- ۸۴- سرهنگ غلامرضا نجاتی، *جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲* (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۵)، ص ۱۲۴-۱۲۵.
- ۸۵- خوش‌نیت، همان، ص ۵۶-۵۷.
- ۸۶- خسروشاهی، همان، ص ۱۲۶-۱۲۸.
- ۸۷- *ناگفته‌ها*، ص ۸۵.
- ۸۸- دکتر زنگنه مجروح شد و چون معالجات مؤثر واقع نشد روز ۱۳۳۰/۱/۴ درگذشت. بنگرید به: *اطلاعات*، شماره ۷۴۷۹، چهارشنبه ۳۰/۱/۷۷.
- ۸۹- خسروشاهی، همان، ص ۱۳۵-۱۳۸.
- ۹۰- بنگرید به: *اطلاعات*، شماره ۷۵۳۴، دوشنبه ۳۰/۳/۱۳.
- ۹۱- بخشی از آیات مبارکه قرآن، سوره مزمل (۷۳/۱۹)، *دهر* (۷۶/۲۹).
- ۹۲- بنگرید به: دکتر کریم سنجایی، *امیدها و ناامیدی‌ها* (لندن: جبهه ملیون ایران، ۱۳۶۸)، ص ۱۲۴-۱۲۵.
- ۹۳- *خاطرات شمس ...*، ص ۱۲۹.
- ۹۴- بنگرید به: محمد ترکمان، *اطلاعاتی درباره تشنجات، درگیری‌های خیابانی و توطئه‌ها در دوران حکومت دکتر محمد مصدق* (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۵۹)، ص ۱۶۱-۱۸۳.
- ۹۵- خوش‌نیت، همان، ص ۸۴.
- ۹۶- بنگرید به: *اطلاعات*، شماره ۷۷۳۷، شنبه ۳۰/۱۱/۱۹.
- ۹۷- *ناگفته‌ها*، ص ۱۱۲-۱۱۴.
- ۹۸- پیشین، ص ۱۱۶.
- ۹۹- *خاطرات مهندس عزت‌الله سجایی، جلسات ششم و هفتم*، ۷۷/۶/۱۲.
- ۱۰۰- خوش‌نیت، همان، ص ۸۶.
- ۱۰۱- سخن جناب آقای عبدخدایی، سه‌شنبه ۷۷/۱۱/۱۸.
- ۱۰۲- بنگرید به: *اطلاعات*، شماره ۷۷۴۴، یک‌شنبه ۳۰/۱۱/۲۷.
- ۱۰۳- *اطلاعات*، شماره ۸۰۶۹، چهارشنبه ۳۲/۱/۲۶.
- ۱۰۴- *اطلاعات*، شماره ۷۸۶۰، پنج‌شنبه ۳۱/۴/۱۶.
- ۱۰۵- *اطلاعات*، شماره ۷۹۵۱، شنبه ۳۱/۸/۲۴.
- ۱۰۶- *اطلاعات*، شماره ۸۰۱۹، چهارشنبه ۳۱/۱۱/۱۵.
- ۱۰۷- سخن جناب آقای عبدخدایی، دوشنبه ۷۸/۷/۱۲.
- ۱۰۸- بنگرید به: نجاتی، همان، ص ۲۰۸.
- ۱۰۹- سخن جناب آقای عبدخدایی، دوشنبه ۷۸/۷/۱۲. همین مضمون با اختلاف در بیان و داوری در سخن مرحوم حاج‌مهدی عراقی آمده است. بنگرید به: *ناگفته‌ها*، ص ۱۲۰-۱۲۳.
- ۱۱۰- *اطلاعات*، شماره ۸۱۰۵، پنج‌شنبه ۳۲/۳/۷.
- ۱۱۱- *اطلاعات*، شماره ۸۱۰۷، یک‌شنبه ۳۲/۳/۱۰.
- ۱۱۲- سروش، ص ۲۹.
- ۱۱۳- سخن جناب آقای عبدخدایی، سه‌شنبه ۷۷/۱۲/۱۱.
- ۱۱۴- خوش‌نیت، همان، ص ۱۵۰.
- ۱۱۵- رونوشت گزارش مورخ ۳۳/۱/۵ مأمور شهرداری بیوست‌نامه شماره ۵/۸۲۵ مورخ ۳۳/۱/۱۰ اداره اطلاعات شهرداری به "نیمسار فرماندار نظامی تهران".
- ۱۱۶- بنگرید به: *خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی* (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶)، ص ۱۱۲.

- ۱۱۷- بنگرید به: طیب. آزادمردی از تبار ۱۵ خرداد* ۱۵ خرداد، سال ششم، شماره ۲۵ (بهار ۱۳۷۶)، ص ۲۵۷.
- ۱۱۸- اطلاعات، شماره ۸۱۷۳، چهارشنبه ۳۲/۶/۴.
- ۱۱۹- بنگرید به: محمد دهنوی، مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی (تهران: چاپخش، ۱۳۶۲)، ج ۴، ص ۱۲.
- ۱۲۰- بنگرید به: علی ابراهیمی، بررسی نهضت فدائیان اسلام (۱۳۲۴-۱۳۳۴)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، سال تحصیلی ۷۲-۷۳، ص ۱۸۳.
- ۱۲۱- بنگرید به: محمد مهدی عبدخدایی، سفر شهید نواب صفوی به مصر و اردن*، ۱۵ خرداد، سال پنجم، شماره ۲۴ (زمستان ۱۳۷۵)، ص ۱۸۷.
- ۱۲۲- خوش‌نیت، همان، ص ۱۳۵-۱۴۷. ظاهر آبرخورداری نواب از گذرنامه سیاسی موجب بروز نخستین واکنش دولت مصر شد.
- ۱۲۳- پیشین، ص ۱۵۴-۱۹۵.
- ۱۲۴- سروش، ص ۳۲.
- ۱۲۵- خوش‌نیت، همان، ص ۱۹۵.
- ۱۲۶- اطلاعات، شماره ۱۵۸۲۷، چهارشنبه ۵۸/۱/۲۲.
- ۱۲۷- اطلاعات، شماره ۸۱۷۲، سه شنبه ۳۲/۶/۳.
- ۱۲۸- بنگرید به: علی ابراهیمی، همان، ص ۲۰۶. مصاحبه با اصغر عمری.
- ۱۲۹- این اسناد آماده چاپ گردید اما وسایل مادی و اراده لازم برای چاپ آن‌ها یافت نشد و مصلحت‌بینی‌های شخصی مانع آگاهی یافتن مردم ایران یعنی صاحبان اصلی آن اسناد از مضمون و محتوای آن‌ها گردیده است.
- ۱۳۰- بنگرید به: حوزه، سال هشتم، شماره‌های ۴۳-۴۴ (فروردین-تیر ۱۳۷۰)، صص ۳۷-۳۹ و برای به دست دادن نمونه از کاستی‌های ویژه خاطرات مقایسه کنید با سخنان آیت‌الله بدلا در همان شماره، ص ۹۶-۹۹.
- ۱۳۱- بنگرید به: خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، ص ۱۶۶-۱۶۸.
- ۱۳۲- خاطرات شمس قنات‌آبادی، ص ۱۱۹-۱۲۰.
- ۱۳۳- بنگرید به: السیره النبویه لابن هشام، حقهها و ضبطها و شرحها و وضع فهرسها مصطفی السقا، ابراهیم الیابری، عبدالحفیظ شلبي (بیروت، المکتبه العلمیه)، ج ۳، ص ۵۱-۵۸ و ج ۴ ص ۶۳۵-۶۳۷.
- ۱۳۴- بنگرید به: مولی عنایت‌الله قهبایی، مجمع الرجال (قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۴ خ)، ج ۵، ص ۸-۱۱ به نقل از رجال کنشی.
- ۱۳۵- بنگرید به: حاج‌شیخ عباس قمی، سفینه البحار (تهران: کتابخانه سنائی)، ج ۲، ص ۳۴۴.
- ۱۳۶- پیشین، ج ۱، ص ۱۵۴.
- ۱۳۷- حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۵)، ص ۱۷۱.